اسلام و جهان تحول پذیر

تالیف: امام ندوی
ترجمه: اکبر مکرمی

اسلام و جهـــان تحول پذیـــر

نویسنده:
علامه سید ابوالحسن علی الندوی

ترجمه: اکبر مکرمی

مرکز پخش: زاهدان ـ خیابان خیام ـ انتشارات صدیقی   تلفن: ۲۴۴۵۸۴۰ -۰۵۴۱

نام کتاب : **اسلام و جهان تحول‌پذیر**
تألیف : علامه سید ابوالحسن علی الندوی (رح)
ناشر : مترجم
شمارگان : ۵۰۰۰ نسخه
چاپ : دز
نوبت چاپ : اول ۱۳۸۵
قیمت : ۸۰۰ تومان

ISBN:964-06-6448-0   شابک: ۰-۶۴۴۸-۰۶-۹۶۴

فهرست مطالب

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمــد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على سيدنا محمد صلى الله عليه و سلم و على آله و صحبه اجمعين

کتابی کـه در دسـت داریـد سلسـله سـخنرانی‌های استاد دانشمند و دعوتگر مخلص مولانا ابوالحسن ندوی است که در کنفرانسهایی در هند در جمـع تعـداد زیادی از اساتید، نمایندگان دانشگاههای دینی بیان شده است که در حقیقت، مشکلات و مسائل مهم مسلمانان در عصر کنونی را بازگو می‌نماید.

آنجا که در یکی از این سخنرانیها به نقد و تحلیل اثرات تعصب زبان در میان اقوام و یا تعصب فرهنگهای تقلیدی حلاجی نشده می‌پردازند.

و در سـخنرانی‌های دیگرشان مصادر علوم انسانی را مورد بحث قرار داده و در این جهان دگرگون نظر اسلام ناب را گوشزد می‌نمایند.

در آخـر ایـن سـخنرانی‌هـا نـیز ما بحث «رسالت سیرت پیامبر ﷺ به انسان قرن بیستم» را افزودیم.

استاد نـدوی نیز در مورد نشر این سخنرانی‌ها در یک کتاب موافقت نمودنـد امـید اسـت کـه برای مسلمانان مفید قرار گیرد خداوند به ایشان جزای خیر عنایت فرماید.

و از خداوند امید داریم تا ما را به راه حق ثابت بدارد و در آن چیزی که نفع اسلام و مسلمین در آن است توفیق دهد.

دار مکتبة الحیاة

مقدمه

در ۲۳ رآذار ۱۹۷۲ مولانا ابوالحسن ندوی در کنفرانسی که زیر نظر اتحاد طلاب مسلمان در کلکته برگزار شد سخنرانی را تحت عنوان «حادثه دردناک تعصب زبان و فرهنگ» ارائه دادند در این بیان به نقد و بررسی تعصب زبان در میان اقوام و یا تعصب فرهنگ تقلیدی حلاجی نشده پرداختند و اثرات نامطلوب این تعصب کورکورانه را یاد آور شدند و از حوادث ناخوشایند در هندوستان و جدایی بنگلادش از دولت پاکستان سخن به میان آوردند و این تعصب را نتیجه جهل و نادانی مسلمانان و فاصله دین از صحنه‌های عملی زندگی دانستند و مسلمانان را تشویق کردند تا فرهنگ و زبان خود را با روح اسلامی‌مقارن و با زبان عربی زینت بخشند و تعصبات جاهلی را از خود دور سازند تا اینکه مستحق نصرتی قرار گیرند که خداوند به بندگان مومن وعده داده است.

«علی عثمان»

حادثه دردناک تعصب زبان و فرهنگ

خداوند نعمتهای زیادی را به بشر ارزانی داشته است یکی از این نعمت‌ها آنست که بشر می‌تواند از تجارب گذشته خود درس بگیرد، اگر در مسیرش دچار لغزش شد کوشش می‌کند تا سبب را بیابد و موانع را از سر راه خود بردارد و یا اینکه مسیر خود را عوض کند و اگر مسیر خود را به دلیل موانع گوناگون ناپیمودنی ببیند مسیر هموار و سهل الوصولی را انتخاب می‌کند و هر زمان که مرتکب خطا شود و یا در شک بیفتد می‌کوشد عوامل شکست خود را بفهمد و تحلیل کند و سعی می‌کند همانند مرتبه اول مرتکب خطا نشود آری او مسیر خطا را نمی‌پیماید تا اینکه دو مرتبه شکست نخورد.

در این شکی نیست که توانائی انسان برای فهم اسباب و نتایج و تحلیل و بررسی ارتباط بین این دوره نعمتی است که خداوند فقط برای انسان ارزانی داشته است.

و در حقیقت این توان و قدرت اختصاصی که انسان از آن بهره می‌گیرد همان چیزی است که او را از چهارپایان و حیوانات متمایز سازد و تنها عاملی است که پیشرفتهایی برای بشر در زمینه‌های فنون، علوم،

فرهنگ و تمدن به ارمغان آورده است انسان از خطا معصوم نیست بلکه خطا در طبیعت اوست او در معرض خطا و لغزش قرار دارد و این خطا را از آدم به ارث برده است اما اعتراف انسان به خطا و احساس پشیمانی و افسوس به هنگام ارتکاب آن و کوشش نمودنش در جهت اصلاح نفس، همه اینها قابل تقدیرند و تنها راهی است که انسان می‌تواند برای نجات از خسارتهای وارده برخود به آن پناه ببرد و احیاناً اتفاق می‌افتد که انسان خطا کار توبه می‌کند و در آتش حسرت و پشیمانی می‌گدازد و در لحظاتی کوتاه به درجات بالایی دست می‌یازد مرتبه‌ها و درجه‌هایی که با چند سال عبادت و اشک بدست نمی‌آید و ملائکه بر او حسرت می‌برند.

ابوالبشر حضرت آدم نیز مرتکب خطا شد اما بر آن اصرار نورزید همینکه خطا کرد به سجده افتاد و عفو و بخشش خداوندی را طلب نمود و در یک چشم بهم زدنی به درجه‌ای از علو روحانی و قرب پروردگار رسید که قبل از ارتکاب خطا به آن نرسیده بود آدم (ع) چنین فریاد برآورد.

ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفرلنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین.[1]

ترجمه: خدایا به خودمان ظلم کردیم اگر ما را نبخشی و رحم نکنی

۱- اعراف، ۲۳.

از زیان کاران خواهیم بود.

براستی آدم (ع) با توبه اش چه چیزی را محقق ساخت؟ قرآن در این مورد بلیغانه می‌گوید: **و عصی آدم ربه فغوی ثم اجتباه ربّه فتاب علیه و هدی.**[۱]

ترجمه: آدم نافرمانی پروردگارش را نمود پس راه را گم کرد سپس او را پروردگارش برگزید توبه اش پذیرفت و راهنمائیش نمود.

و اما در مقابل، شیطان بر گناه خود اصرار ورزید و کوشید کار خود را به این شکل تبرئه و توجیه نماید: **قال انا خیر منه خلقتنی من نار و خلقته من طین.**[۲]

ترجمه: گفت من از او بهترم مرا از آتش آفریدی و او را از گل.

نعمت یا عذاب !؟

در حقیقت پیشرفتهای فرهنگی و مدنی که انسان بدست آورده است و همچنین پیشرفت‌های انسان در زمینه‌های مختلف همه و همه مدیون خطاهایی است که انسان مرتکب شده است تا آن حد که اهمیت آن از مسیرهای صحیح و درستی که انسان می‌پیموده کمتر نیست.

شاید مبالغه نباشد اگر ادعا کنیم که بعضی از پیشرفتهای تاریخی انسان سرچشمه در خطاها دارند و تاریخ بشری در روی کره زمین

۱- طه، ۱۲۱-۱۲۲.

۲- اعراف، ۱۱.

بسیاری از این قبیل حوادث را ثبت کرده است بعبارت دیگر تاریخ همانقدر مدیون خطاهای انسان است که مدیون قراردادها، قوانین و کارهای صحیح او است که در تاریخ از این قبیل مثالهای زیادی وجود دارد که این گفته ما را تأیید می‌کند.

نجات موسی (ع) و بنی اسرائیل و غرق شدن فرعون و فرعونیان در دریای سرخ به این علت بود که حضرت موسی (ع) مسیرش را گم کرد و از دریا عبور و به صحرای سینا رفت.

و کریستوف کولومب موفق به کشف قاره آمریکا شد و این کشف در نتیجه انتخاب مسیر نادرست دریائی و خطای او بدست آمد در واقع او می‌خواست راه مناسبی برای دریانوردی بسوی هند بیاید.

انکار خطاها

برای یک انسان آگاه و خردمند جائز نیست که اگر یک مرتبه مرتکب گناهی شد آن را ندیده بگیرد و یا اینکه از تحلیل و بررسی اسباب شکست خود خودداری کند آری فقط شخص نادان است که مرتباً مرتکب خطا شده و از یک سوراخ بارها گزیده می‌شود و این واقعاً برای انسانی که خداوند نعمت هدایت و حکمت را به او ارزانی داشته و به او دستور داده است که نیروهای عقلی و تجارب گذشته خود را تا نهایت درجه بکار گیرد شایسته نیست.

آری منافقین هستند که از تجارب گذشته پند و اندرز نمی‌گیرند و در

واقع از تجربه خود استفاده نمی‌کنند قرآن آنها را چنین توصیف می‌کند:

اولا یـرون انهم یفتنونِ فی کل عام مرة اومرتین ثم لا یتوبون و لاهم یذکرون.[۱]

تـرجمه: آیا نمی‌بینید که هر سال یک یا دوبار عذاب می‌شوند باز هم توبه نمی‌کنند و پند نمی‌گیرند.

و پیامبر ﷺ در حدیثی حکمت و دانش مومن را محل اطمینان می‌داند آنجا که می‌فرماید: **لا یلدغ المؤمن من جُحر واحد مرتبن**[۲]

جاهلیت در زبان و فرهنگ

در چـند روز گذشـته در شـهری کـه اکثریت آن را مسلمانان تشکیل می‌دهند و تعداد زیادی مسجد و معبد در آن وجود دارد و به وطن تعداد زیـادی از سـخنرانان و اولـیاء و عارفـان شـهرت یافـته است طوفانی از تعصـب زبـان و فرهـنگ وزیـدن گرفـت و خدمات بیدریغ رجال الله و دعوتگران در طول چند قرن را نقش برآب نمود.

مسلمان برادر مسلمان خود را کشت بدون اینکه احساس شرم کند و تعـداد زیـادی انسـان بسـان مارهـا و عقـربها بـیرحمانه کشـته شـدند و انسـان‌هایـی که روزی به قصد تأمین امنیت در این شـهر پناه آورده بودند آواره شـدند انسـانها به جان همدیگر افتادند گویا اینکه صیادند و جهت

۱- توبه، ۱۲۶.

۲- امام احمد در مسند خود آنرا روایت می‌کند و بخاری و مسلم و ابوداود و ابن ماجه از ابوهریره روایت کرده‌اند و صحیح است.

صید ماهی دام پهن کرده اند. و یا بدنبال حیوانات خشکی هستند بدون اینکه دلشان بطپد و رحم و شفقت در آنها نمودار گردد. و یا اشکی بریزند و احساس ندامت نمایند.

به حریم زنان و ناموس تجاوز کردند و به ضعیفان و سالمندان رحم ننمودند. و حتی کودکان معصوم از کمترین شفقت و مهربانی آنان برخوردار نشدند یک برادر تا آنجا که در توان داشت انواع شکنجه‌ها را بر برادرش وارد می‌آورد چه از راه تشنگی و گرسنگی و یا کارهای طاقت فرسا.

صحنه‌ای بود که بت زبان، برایمان به خدا و برادری اسلام غالب آمد و تعصب قومی‌برادری اسلامی‌را نابود ساخت و جاهلیت گذشته و عقیده بت پرستی بر روابط توحیدی عقیده اسلام حاکم گردید و آن را بکلی از بین برد گویا اینکه این عقیده در هیچ مکان و زمانی از زمان ظهور اسلام تاکنون وجود نداشته است واقعیت این بود که هیچ مسلمانی در گذشته دور یا نزدیک تا به این حد به برادر مسلمانش هرگز توهین نکرده بود.

امتیازات زبان

از همان اوائل که انسان بر روی کره زمین قرار گرفت بسیاری از زبانها و فرهنگها و رسوم و عادات بوجود آمد و همین امتیازات در زبان و روش‌های زندگی انسان را یاری نمود تا بتواند به نمونه‌های جدیدی از فرهنگ دست یابد و زندگی خود را زیبا و دلربا نماید و در حقیقت

طبق بیان قرآن- همه این امتیازات نعمتهای خداوندی هستند که خداوند بر انسانها منت نهاده است.

یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عندالله اتقاکم.[1]

ترجمه: ای مردم ما شما را از یک زن و مرد آفریدیم و شما را به گروهها و قبیله‌ها تقسیم نمودیم تا همدیگر را بشناسید همانا بهترین شما نزد الله پرهیزگارترین شماست.

و من آیاته خلق السموات و الارض و اختلاف السنتکم و الوانکم ان فی ذلك ی‌یات للعالمین.[2]

ترجمه: و از نشانه‌های خداوند آفریدن آسمانها و زمین و گوناگون بودن زبانها و رنگهای شماست همانا در این کار نشانه‌هایی است برای دانشمندان.

با یک نگاه در می‌یابیم که در تاریخ زندگی بشر جنگها و نبردهای خونین و حوادث دردناک زیادی بوقوع پیوسته است اما سراغ نداریم حتی یک جنگ هم فقط بخاطر زبان و یا فرهنگ پدید آمده باشند.

عربها به زبان زیبای خود شهرت زیادی دارند تا آنجا که ملتهای دیگر را عجم می‌خوانند با وجود این تاریخ گواهی نمی‌دهد که حتی یک مرتبه

۱- حجرات، ۱۳.

۲- روم، ۲۲.

هم به خاطر زبان وارد جنگ شده باشد.

اسلام اینگونه تفکرات را مردود قرار می‌دهد و آنها را حرام و ممنوع میداند و از آنها به عنوان «غیرت جاهلی» یاد می‌کند اسلام از ابتدا با این نوع تفکر مبارزه کرد حقیقت آن را بر باد داد و آن را ردیف باقیمانده‌های بت پرستی جاهلی قرار داد و آن را به مثابه دسیسه‌ای دانست که بت پرستی را رایج و خدا را انکار می‌کند و طرفداران این نوع تفکر را دشمنان خدا و رسول قلمداد نمود و اعلام کرد:

آنهائی که به خاطر این طرز تفکر می‌جنگند و سپس کشته می‌شوند در شمار مرتدین و کفار قرار دارند اما تاکنون حتی از دوره جاهلیت ثابت نیست که با وجود عشق و علاقه وافری که به زبان داشتند بخاطر این مسئله جنگی را بوجود آورده باشند.

در واقع نژاد پرستی تجاوزکارانه اروپا بود که به زبان و فرهنگ با دیده احترام نگریست و از آن معبودانی ساخت که در نتیجه خون انسان را ریخت و در قربانگاه این معبود قرار داد و ملتها را تشویق نمود تا به احیای فرهنگ و تمدن قدیمی‌خود بپردازند و زبان خود را زنده سازند و در این میان حتی از خونریزی نیز صرف نظر ننمایند!!

آری! این همان بت پرستی است که در این عصر به شکل جدیدی پدیدار گشت تفکری که به ظهور اشکال جدیدی از جنگهای صلیبی که از دیرباز از میان جوامع رخت بربسته بود منجر شد.

اروپا ایدئولوژی خود را اندیشمندانه و ماهرانه در میان جوامع منتشر

ساخت و به تدریج و به مرور زمان نژاد پرستی را در افکار ملت‌های مسلمانی تزریق کرد که از ایمان و یقین کامل برخوردار بودند و بقایای افکار جاهلی را به دیده حقارت می‌نگریستند و انتظار می‌رفت به خاطر آشنائی با معارف اسلامی‌همانند دیگر ملتها شکار تعصبات زبان و فرهنگ نشوند و در حقیقت وظیفه شرعی و واجب دینی آنان بود تا بدانند که این تفکر از جایگاهی نزد الله برخوردار نیست و به اندازه پشیزی در آن بارگاه با عظمت ارزش ندارد.

اما متأسفانه این خطر بزرگ برق آسا در جهان اسلام آشکار گشت و بسان آتشفشانی در قلب سرزمین اسلامی‌فوران نمود که مرگ و نابودی را همراه داشت به جرأت می‌توان گفت که این موج فکری مسیر رضایت پروردگار را نمی‌پیمود و هدفش نابودی منکرات، فساد و وساوس شیطانی و ایجاد صلح و دوستی و نشر پیام محبت، دوستی و برادری نبود.

آنچه بوقوع پیوست بدین علت بود که اکثریت مردم در مقابل، حیله گران و دسیسه بازان غرب و پیروان آنان گوش شنوا داشتند و به این صورت اکثریت مردم مسیر غلط را پیمودند.

خسارتی جبران ناپذیر برای جهان اسلام

مسلماً ریختن خون مسلمان، کشتار و تخریب آبادانی، بسیار مذموم و اندوهناک است اما دردناکتر اینکه این امر باعث شده است تا بهانه

بدست دشمنان اسلام بیفتد و با سلاح جدیدی به مبارزه با اسلام برخیزند تفسیر آنان از این اوضاع اینست که می‌گویند: اسلام توانائی آن را ندارد که به ملیتها، نژادها و فرهنگها و زبانهای مختلف وحدت بخشد و آنان را متحد سازد و از آنجا که به عنوان یک عقیده و طرز فکر مطرح شده است صلاحیت اتحاد گروها، تکشیل اجتماع مناسب و بنیانگذاری حکومت را ندارد. دشمنان اسلام از این حادثه همواره به عنوان دلیل برای ضعف ریشه‌ای اسلام، که نمی‌تواند اجتماع قانونمند و مناسبی را پایه گذاری کند استفاده می‌کنند!! و در واقع این خطرناکترین ضربه است که به علت تعصبات زبان و فرهنگ موجود در میان مسلمانان بر پیکره اسلام وارد می‌آید.

فرض می‌کنیم شما در یکی از مراکز مالی و تجاری هند مشغول هستید در این صورت شما کاملاً آگاه هستید که نوسان قیمتها، تعطیلی موقت کار و تجارت، و یا ضرر و سود اندک آنقدر اهمیت ندارند که اسم تجاری اهمیت دارد چرا که اسم تجاری برای یک شرکت، رمز شهرت و آوازه برای آن است که به رونق تجاری آن می‌افزاید و در واقع این گرانبهاترین و سرمایه یک شرکت است که از ارزش زیادی برخوردار است و نقداً معامله می‌گردد.

و به خاطر اطمینان در گسترش تجارت شرکتها حاضرند آنرا به صدها هزار روپیه خریداری نمایند. حادثه‌ای که ذکر شد خسارت جبران ناپذیری را متوجه اسلام نمود و مشکلاتی هولناکی را در مسیر علماء و

دعوتگرانی قرار داد که عقیده خود را محور وحدت توده‌های مردم یاد می‌کردند و بالاتر از این، آنچه بوقوع پیوست همه دستاوردهای تاریخی اسلام را در هاله‌ای از شک و ابهام قرار داد، با این وضع چه کسی می‌تواند از خصوصیت مساوات در اسلام دفاع کند خصوصیتی که روزگاری امتیاز میان سیاه و سفید آسیائی و آفریقائی و پادشاه و فقیر و بردگان را از صحنه بر چید و محو نمود ؟!!

حقیقت این است که دستاوردهایی که اسلام برای بشریت داشته است از اهمیت خاصی برخوردارند و جای هیچ شک و شبهه در آن وجود ندارد و از حقیقت ثابتی برخوردار است که جهانیان را (متحیر ساخته) و به اعجاب برانگیخته است.

اما چگونه می‌توانیم به جهان اعلام کنیم: برادری و دوستی که اسلام به ارمغان آورده است امتیازات، خون، رنگ و زبان را نابود می‌کند و ایمان داران را در یک اجتماع روحانی و متحدی، قرار می‌دهد؟!!

آری، این همان خسارتی است که تأسف به آن در قالب کلمات نمی‌گنجد و اگر خون بگرییم نمی‌توانیم حق مرثیه این مصیبت وارده بر پیکره اسلام را اداء نمائیم.

درد و اسباب آن

فرض می‌کنیم آنچه بوقوع پیوسته نتیجه سیاستهای تفرقه افکنانه و وحدت شکن اجزایی بوده است که سیاست تفرقه افکنی و وحدت

شکنی را دنبال میکنند و توانستند انسانهای ساده لوح را فریب دهند.

اما اینکه یک امت به این سادگی فریب بخورد و راه خودش را گم کند و تا آنجا پیش رود که امتیاز میان ایمان و ارتداد، اسلام و جاهلیت و وحدت و تفرقه را از دست بدهد نمی‌تواند تصادفی بوجود آمده باشد و یا سببش حماقت کل ملت باشد و نمی‌تواند از سیاستهای منافقانه و مهارت حامیان آنان سرچشمه گرفته باشد همه می‌دانیم هیچ حرکت سیاسی نمی‌تواند در جایی به پیروزی برسد مگر زمانی که مردم آن سرزمین صلاحیت و آمادگی پذیرش افکار و معتقدات آنان را داشته باشند و اکثریت مردم به آنان رأی اعتماد دهند، آری، اگر مسلمانان آمادگی پذیرش این ایدئولوژی را نمی‌داشتند و به آن اعتراف نمی‌کردند این طوفان آتشین و سهمگین ازبالای سرشان عبور می‌کرد و همانند سیلی خروشان همه چیز را با خود نمی‌برد آری، هر چند طوفان نابود کننده باشد اما ثبوت و دوام ندارد و دوره آن گذرا است.

باید گفت: پریشانی و سردرگمی‌بسیار شدید و عمیقی که در امت وجود دارد حکایت از آن دارد که پیش از این امت مریض شده بود و از این ناحیه ضعف داشت و وحدت و همکاری اجتماعی در میانشان پویا نبوده و بصورت عمیق در نهادشان نهفته نشده بود این چیز نشان می‌دهد که این امت نیاز داشته است که در سطح بالاتری از آموزش و درک و فهم عقاید و اخلاق اسلام قرار بگیرد و گرنه امکان نداشت در روزگار مصیبت به این آسانی سقوط کند و منحرف شود.

نیاز به بیداری اسلامی

بـه نظر اینجانب، مهمترین عامل این حادثه تأسف بار، نیاز به بیداری اسـلامی‌صـحیح بـود ایـن کافـی نیست که شخص، فقط، محبت خالص نسـبت بـه اسلام را داشته باشد. بلکه لازم است که آگاهی او در سطحی باشد که نقطه نظر اسلام را در مورد مسائل بوجود آمده بداند.

مسلماً تعلق عاطفی یک فرد با اسلام به تنهائی کافی نیست بلکه لازم اسـت هـم فلسـفه‌ها، افکار و رسوم غیر اسلامی‌را به دیده حقارت بنگرد قـرآن کـریم، پـیش از ایـنکه انسـان را بـه یقین و توکل بر ذات الهی فرا خوانـد انـزجار خـود را از شیطان و اهل بهتان و جاهلیت اظهار می‌کند. آنجـا کـه مـی‌گویـد: **و مـن یکفر بالطاغوت و یومن بالله فقد استمسك بالعروة الوثقی لا انفصام لها.**[۱]

ترجمه: هرکسی که به طاغوت کفر ورزد و بخدا ایمان آورد هر آئینه به دست آویز محکم چنگ زده است که گسستنی نیست.

حتـی همان کلمه شهادت که ایمان مومن را ثابت می‌کند همه اشکال و صورتهای معبودان باطل را انکار می‌کند و در ابتدا می‌گوید لا اله الأ الله و سـپس قـدرت کـامل و مطلـق خداونـد را بـا عـبادت الا الله به اثبات مـی‌رسـاند در پـرتو احادیـث نبوی نیز برای ما آشکار می‌گردد که ایمان مومـن کـامل نمی‌شود و نمی‌تواند به معنای واقعی ایمان دست یابد مگر

۱- بقره، ۲۵۶.

زمانـی کـه از ارتداد و مظاهر آن تنفر و انزجار داشته باشد. در حدیثی از نبـی اکـرم صـلی الله علیه وسلم در بخاری شریف آمده است: **ثلاث من کـن فیه وجد حلاوة الایمان: ان یکون الله و رسوله احب الیه مما سواهما و ان یحـب المرء لایحبه الا لله و ان یکره ان یعود فی الکفر بعد آن أنقذه الله منه کما یکره أن یلقی فی النار**

رواه الـبخاری و مسلم و الترمذی و النسائی و ابن ماجه و احمد فی مسنده عن انس و هو حدیث صحیح

چـند چـیزند اگـر در فـردی باشـند لـذت و شیرینی ایمان را خواهد چشـید، اینکه خدا و رسولش را از همه موجودات بیشتر دوست بدارد و محبـت او بـا یـک فـرد فقط به خاطر خدا باشد و عودت در کفر بعد از ایـنکه خداونـد او را نجـات داده اسـت را ناپسـند بدانـد همانطور که از انداخته شدن در آتش می‌هراسد.

شناخت جاهلیت

وظـیفه فـرد مسـلمان اسـت که از اعمال خلاف مصلحت اسلام و یا همپیمانـی با دشمنان اسلام بپرهیزد و بمجرد وجود آمدن چنین فکری از پـروردگارش آمـرزش بطلـبد و امکـان ایجاد چنین فکری را در خود راه ندهد او نباید فقط به تنفر و دشمنی عاطفی با جاهلیت اکتفا کند.

بلکـه بـاید تمامی‌مظاهر فریبنده آن را ارزیابی کند تا خدای نکرده به

دام آن نیفتد مسلمان نباید بخود اجازه دهد که فریب وسیله‌های جاهلیت پوشالی را بخورد اگر چه با غلاف کعبه ظاهر گردد و قرآن بدست بگیرد او باید برای حفاظت خود از این دام به خدا پناه ببرد و تمامی‌اشکال و صورتهای آن را مورد ارزیابی و شناخت قرار دهد.

فریب شیطان

تاکتیک شیطان و بعبارتی زیباتر استراتژی وی در نبرد با مسلمانان اینست که هر گاه نقطه ضعفی در مسلمانان بیابد. دست به حمله می‌زند او در حمله به هر فرد و یا گروهی از مسلمانان از راه دشمنی وارد نمی‌شود، وسوسه‌های پنهانی و ماهرانه او در مورد تقوی و پرهیزگاری از این ناحیه نیست که فرد را در منجلاب شهوتها فرو ببرد و هرگز چنین نمی‌کند چرا که در این میدان شکست خورده و نمی‌تواند به پیروزی برسد او می‌کوشد آنان را با مظاهری از شهرت، مجد و عظمت، غرور، غیرت و خود بینی و دوستی مال و ریاست بفریبد او به آنان می‌گوید که بخاطر خود و پیشرفت فرهنگ و زبان و ریاست طائفه خود به مبارزه بپردازد هر چند که مخاطره انگیز هم باشد!!

اینها بعضی از شعارهای فریبنده‌ای هستند که افراد تحصیل کرده و اندیشمند و حتی افرادی که دارای ایمان و روحیه قوی هستند را نیز فریب داده است.

طیش العرب

ایـن تنها موسیقی بود که شیطان برای گمراهی و فریب عربها نواخت به آنان گفته شد: قرآن به زبان شما نازل شده است و آخرین پیامبر (ص) در میان شـما مبعوث گشـته و خانـه خـدا و جایگـاه رسول الله نیز در سـرزمین شما قرار دارد و کسی نمی‌تواند ادعا نماید که بیشتر از شما در عقـاید اسـلامی‌مهـارت دارد از ایـن رو، عادلانه نیست. که جهان اسلام، قسـطنطنیه را مرکـز سیاسـی خـود قلمـداد نمـوده و از این روزنه به آن بنگرند.

و منصـفانه نیست ترکهای عثمانی که نه نژاد عربی دارند و نه به زبان قرآن سخن می‌گویند، به عربها خط بدهند و جهت تعیین کنند.

دلـیل جالـب توجه برای بیشتر عربها ـ بخصوص آنانی که از دیرباز، خـواب امـپراطوری عربـی و استقلال ملی را می‌دیدند ـ این بود که آنان فکـر می‌کردند همواره، پیرو سلوک و روش متکبرانه و کینه توزانه ترکها بـوده‌انـد بـه همیـن جهـت پـرچم سرکشی را علیه ترکها بلند نمودند و بازیچه دست استعمارگران انگلیس قرار گرفتند.

بـه ایـن صورت طرحها و نقشه های، امپریالیسـتی تحقق یافت، ترکان عثمانـی شکسـت خوردنـد و خورشـید خلافـت عثمانـی افـول نمود و وحدت و همبستگی جهان اسلام از بین رفت.

اما این آخر کار نبود، با سقوط خلافت عثمانی، پایگاه و دژ مستحکم اسـلام مـنهدم شد دیگر چیزی باقی نمانده بود که نیروهای اروپائی را به

وحشت اندازد و ازو چشم بزنند از این رو، آزادانه به دخالت در سرزمین‌های اسلامی‌پرداختند اندیشه نژاد پرستی نمودار گشت و بدنبال آن دولت اسرائیل تاسیس و پایه‌های آن مستحکم شد و همین اواخر عربها را مجبور ساختند که در بیت المقدس و قبه الصخره با آنان شریک باشند.

همه این آثار و نتایج از آنجا سرچشمه گرفت که عربها به ایدئولوژیهای جاهلیت چنگ زده و روح و قلب خود را اسیر آن ساختند.

تعصب «غیرت جاهلی»

برای همه آگاهان به علوم قرآن و سنت نبوی (ص) پر واضح است که تعصبهای کورکورانه در مورد نژاد، رنگ، زبان و فرهنگ برای هر گروهی، از جاهلیت زمانهای گذشته سرچشمه می‌گیرد که قرآن و حدیث نبوی آن را محکوم می‌کنند قرآن بصراحت می‌گوید:

اذجعل الذین کفروا فی قلوبهم الحمیه حمیه الجاهلیه.[1]

ترجمه: زمانی که قرار دادند کافران در دل خود غیرت را از جنس غیرت جاهلی.

و در یکی از احادیث نبوی چنین آمده است:

لیس منا من دعا الی عصبیه و لیس منا من قاتل علی عصبیه و

۱- فتح، ۲۶.

لیس منا من مات علی عصبیه.[1] کسی که به تعصب دعوت کند و یا برای تعصب بجنگد و بخاطر تعصب بمیرد و کشته شود از ما نیست.

باری دو نفر از مهاجرین و انصار با هم جدال نمودند هر یکی از آنان به استمداد از خویشان خود پرداخت، اولی فریاد برآورد: مهاجرین کمک کنید و آن دیگری آواز کشید، انصاریها به فریادم برسید. وقتی این خبر به پیامبر(ص) رسید آن دو نفر را نصیحت کردند و فرمودند: دعوها فانها خبیثه.[2]

پیامبر اکرم (ص) از تعصب جاهلی بشدت متنفر بودند و منادیان این شعار و استمداد کنندگان به این اسم‌ها را همواره نهی می‌فرمودند رسول خدا هرگز حاضر نبودند حتی به سرسخترین دشمنان خود سخن تندی بر زبان آورند اما در مورد تعصب جاهلی با کمال شدت و بدون هیچ گونه چشم پوشی و رعایتی به انکار آن پرداختند و مجوز صادر نمودند.

بحران زبانها

اختلاف انسانها در زبان و محاورات امریست طبیعی و در واقع نعمت است و بسیار نیکو؛ قرآن این اختلاف را فضل و رحمت خدا دانسته و آن را از صنایع بدیع الهی می‌داند؛ **و من آیاته خلق السموات و**

۱- ابوداود عن جبیر بن مطعم و هو حدیث حسن

۲- رواه البخاری.

الارض و اختلاف السنتکم و الوانکم ان فی ذلك ی‌یات للعالمین.[1]

امـا وقتـی که زبانها و گویشها تقدیس و بزرگداشت می‌شوند و مقام آنهـا تا سرحد الوهیت رفعت می‌یابد بجای اینکه نعمت باشند سبب رنج و مصـیبت مـیگردند و بجـای تحکـیم دوسـتی و محبـت وسیله‌ای برای نـابودی آنها قرار میگیرند، در این هنگام است که تعداد زیادی از انسانها به مسلخ و قربانگاه این معبود فرستاده می‌شوند.

در واقـع زبانها و گویشها بدین جهت ایجاد شده‌اند که وحدت ایجاد کنند نه تفرقه، گویش آمده‌اند که وسیله‌ای برای اتصال باشند نه انفصال و جدائـی و آمده‌اند که وحدت و همبستگی را به ارمغان آورند تا مردم یار و یـاور همدیگـر باشـند و شـادیها و غمهـا را بـا همدیگر تقسیم کنند و همانند دوست و رفیق در کنار هم و مددکار همدیگر باشند.

بـدون شـک اگـر هـدف گویشـها ایـن باشـد که در میان ملتها تفرقه بیندازند ودشمنی و کینه توزی و عداوت به ارمغان آورند بهتر آن بود که انسان بدون زبان آفریده می‌شد.

و بـرای همیشـه لال و گـنگ مـی‌ماند و در واقع اگر چنین می‌شد و انسانها با اشاره با همدیگر صحبت می‌کردند نسبت به حالا که شکنجه و کشـتار بیداد میکـند از قسـاوت و درد و رنج کمتر خبری بود و حداقل ایـنکه زنـان و کودکـان معصـوم از این اوضاع وحشتناک که در توصیف

۱- روم، ۲۲.

نمی‌گنجد رهایی می‌یافتند و سرزمین‌ها از تخریب و ویرانی نجات می‌یافتند.

انسان با پول قیمت نمی‌شود

پر واضح است که انسان برای زبان و گویش آفریده نشده است بلکه زبان است که برای انسان بوجود آمده است زندگی یک انسان از تمامی‌خزانه‌های زبان و آداب ارزش بیشتری دارد و از تمامی‌گنجینه‌های نثر و شعر و سایر نوشته‌های زیبا و دلفریب و انواع نوشته‌های بشر گرانبها تر است.

زبانها زاید است بوجود می‌آیند منتشر و دگرگون می‌شوند و ناپایداری و پیری و مرگ را بهمراه دارند اما انسان همواره و در طول تاریخ باقی مانده و خواهد ماند.

بیداری اسلام

این حقیقت انکار ناپذیر است که آن مقدار که ما سعی و تلاشمان را در جهت تحکیم شعور و درک دینی در اذهان مردم صرف کردیم به آن اندازه در شکوفائی بیداری اسلام تفاوت فاحشی را میان درک عمومی‌اهداف اسلامی‌و حفاظت و پایبندی بر واجبات دینی مشاهده می‌کنیم می‌توانیم شخصی را بیابیم که از جهت اقامه نماز و تزکیه نفس، پایبندی قابل توجهی دارد و در عین حال نسبت به درک عمومی‌و بیداری اسلامی‌کودکانه می‌اندیشد و شکوفائی ندارد.

بـا دقـت عقـائد و عـبادتهای اسلامی‌را دنبال می‌کند و از سوی دیگر آگاهـی او از مبانـی اساسـی اسـلام بسـیار نـاقص است و احیاناً مرتکب خطائـی مـی‌شـود کـه در شـأن و شایسـته یک مسلمان آگاه و اندیشمند نیست.

گاهـی اتفاق می‌افتد که فرق میان اسلام و جاهلیت را تشخیص ندهد و بـه سهولت شکار اشخاص فریبکار، دروغگو و ماهر گردد و گاهی نیز وسـیله‌ای قرار می‌گیرد توسط غیر مسلمانان در جهت نابودی اسلام همه ایـن مـوارد را، بـا حـسـن ظـن و حـق اندیشی انجام می‌دهد بدون اینکه کمترین تناقض و اختلافی میان عملکرد و عقیده خود بیابد.

از ایـن قبـیل مثالها در تاریخ کنونی اسلامی‌بسیار به چشم می‌خورد و شاید بتوان حوادث اخیر جهان اسلام را بهترین نمونه آن بشمار آورد.

در مـیان مسـلمانان شـبه قـاره هندوسـتان افـراد یاد شده، همواره در سـخنرانیها و محافل دینی به ایمان صحیح و یقین کامل مشهور بودند اما متأسـفانه قربانـی دسیسـه‌هـا و مکـر و حیله سیاستمداران حیله گر قرار گرفتند.

بـدون شـک، این دسته از مسلمانان ساده لوح یا اینکه فریب تبلیغات فریبـنده را خورده‌اند و بدینسان در این نمایش جانکاه و درد آور خون و آتـش سـهیم گـردیدند و یا اینکه واقعاً نتوانسـتند وظیفه خود را به عنوان مسـلمان و عناصر یک جامعه بیدار و آگاه در مقابل تعصب جاهلی انجام دهند و از خود استقامت و شهامت نشان دهند.

صحابه رسول خدا ﷺ

مسلماً صحابه پیامبر ﷺ در این مورد با دیگران قابل مقایسه نیستند راهنمایی‌هایی که از رسول اکرم ﷺ دریافت می‌نمودند مجموعه کامل و شاملی بود از رفتارهای انسانی، از این رو، بدون شک، جستجو در صفحات تاریخ برای یافتن نمونه‌های از دقت خارق العاده و هوش و ذکاوت بی نظیر صحابه کاری است بیهوده و بی محل، ارشادات و راهنمائیهای پیامبر اکرم ﷺ ، آگاهی و بینشی را در آنها آفریده بود که در هر شرایطی می‌توانستند تفاوت میان حق و باطل، عدالت و ظلم و اسلام و جاهلیت را تشخیص دهند.

بی تردید، دل و جان و اندیشه صحابه به گونه‌ای بود که اندیشه‌های مخالف را در آن راهی نبود و افکار ظالمانه نمی‌توانست مورد قبول آنان واقع گردد در اینجا می‌خواهم مثالی از زیرکی و درک بالای صحابه را خدمت شما عرض کنم تا مقیاس بالای محبت و قدردانی «صحابه رضی الله تعالی عنهم» از پیامبر اکرم ﷺ را بدانید و دریابید، اگر ترس از معبود قرار گرفتن یکی از اعضای بشر که با عقیده توحید در تضاد است را نمی‌داشتند بدون شک در این هستی پیامبر اکرم ﷺ تنها کسی بود که روح و قلب آنان را تسخیر می‌کرد و محبت آنان را جلب می‌نمود.

شاعر فارسی گوی، قدردانی و محبت صحابه را چه زیبا توصیف می‌کند آنجا که می‌فرماید: «بعد از خدا بزرگ تونی قصه مختصر».

صحابه اکرم (رض) یقین کامل داشتند که پیامبر از طرف خود و

مطابق با خواسته‌های خود سخن نمی‌گوید بلکه هم گفته‌های آن حضرت (ص) وحی الهی است آنان به کلام خدا اعتماد و ایمان راسخ داشتند آنجا که می‌فرماید.

و ما ینطق عن الهوی ان هو الاّ وحی یوحی.[۱]

اکنون تقدیر و بزرگداشت صحابه نسبت به مقام نبوت را به حساب خود بگذارید و خودتان را بجای آنان قرار دهید آنوقت به خوبی می‌توانید گفته‌های مرا بفهمید و درک کنید:

قال رسول الله ﷺ لاصحابه رضی الله عنهم: انصر أخاك ظالماً أو مظلوماً[۲] «به برادرت چه ظالم و چه مظلوم، یاری برسان».

مسلماً اخلاص بی نظیر صحابه به «رضی الله تعالی عنهم» نسبت به راهنما و مرشد محبوبشان آنان را ملزم می‌نمود تا مطابق با دستور آن حضرت ﷺ به نصرت برادر مسلمان خویش برخیزند و این دستور در غالب صیغه «انصر» نسبت به آنانی که مفهوم دستور پیامبر ﷺ را درک می‌کردند، بسیار روشن بود اما فهم این فرمان مطابق با معنای ظاهری حدیث ـ با راهنمائی‌ها و توجیهاتی که در مقابله و مبارزه با ظلم و طغیان از پیامبر ﷺ آموخته بودند در تضاد بود از این رو، بی درنگ این سئوال را در صحابه بوجود آورد که گفتند:

۱- منجم، ۳ و ۴.

۲ - یکی از معانی امر وجوب است.

اگـر مظلـوم باشـد نصرتش می‌کنیم اما اگر ظالم بود چگونه نصرتش نمائیم؟

پیامـبر ﷺ آنهـا را سرزنش نکردند و از سؤالشان نرنجیدند و ناراحت نشـدند. بلکه بسیار مسرور گشتند و در تفسیر این حدیث فرمودند: آری، او را از ظلمش باز می‌داریم و این نصرت او است.[۱] و این تفسیر حقیقت امر را بر صحابه آشکار نمود.

نافرمانی خدا کاریست ناروا

در ایـنجا مثالـی دیگـر از بـیداری روشـن بیـنانه اسـلامی‌را بعرضتان میرسـانم: پیامـبر اکـرم ﷺ لشـکری را بـه فرماندهی صحابه جلیل القدر عـبدالله بـن حذافـه اعـزام نمودنـد و به سربازان دستور دادند که با تمام وجـود از دسـتورات امـیر خـود اطاعـت کـنند امـا در اجـرای برخی از فرمانهای وی، شک و تردید بوجود آمد امیر لشکر خشم گرفت و دستور داد تـا همگـی بـه جمع آوری هیزم بپردازند، وقتی هیزم جمع آوری شد آنهـا را آتش زد و از سربازانش خواست تا خود را در آتش بیندازند، آنها از این دستور سرپیچی کردند؛ عبدالله به آنان گفت: مگر پیامبر ﷺ دستور ندادنـد کـه از من پیروی کنید؟ گفتند آری، عده‌ای اقدام به انداختن خود داخل آتش نمودند اما گروهی مانع این کار شدند و گفتند: ما از اینکه در

۱- بخاری و مسند احمد و ترمذی آنرا روایت کرده‌اند و صحیح است.

آتش نسوزیم به پیامبر ﷺ پناه آوردیم.[1]

وقتی به مدینه برگشتند عبدالله، پیامبر را در جریان امر قرار داد، اما پیامبر(ص) نه تنها اینکه موضعگیری صحابه را قدردانی کرد بلکه فرمود: اگر آنان داخل آتش می‌رفتند برای همیشه در آنجا می‌سوختند. و سپس آنحضرت افزودند:

همانا اطاعت و فرمانبرداری در کارهای معروف و نیکو است.

آری، این همان حکمتی بود که در گذر تاریخ این توفیق را قرین مسلمانان نمود تا راه حق و فضیلت و اصلاح را بپیماید و مانع از آن شد تا در مقابل فراخوان پادشاهان و حکام استبدادگر و فرمانروایان ظالم، سرتسلیم فرود آورند، در این مورد الهام گر آنان، بیان هدایتگر پیامبر ﷺ بود که می‌فرمود: لا طاعه لمخلوق فی معصیه الخالق ـ بوقت نافرمانی خدا، نباید از مخلوق اطاعت نمود.

بر مبنای این پیام مسلمانان، هوشمندانه در شرایط بحرانی از کیان اسلامی خود محافظت کردند و بدون ورود در اختلافات و بحرانهای عاطفی که سرچشمه در عصبیت جاهلی داشت سیر خود را ادامه دادند و تعداد زیادی از علماء و اصلاح گران شجاع و قهرمان را تحویل جامعه نمودند آنهائی که برخلاف امواج قومی‌و عاطفی زمان خود حرکت کردند و دست رد بر سینه عادات و رسوم رایج زدند که مردم را تشویق

۱- بخاری

می‌نمود تا مطابق با عرف زمان حرکت کنند.

داستان شهامت و مردانگی آنان که با شهادت کربلائیان، آغاز گشت را می‌توان به اشکال مختلف مشاهده کرد.

همه اینها نمودی بود از یک حقیقت ثابت و انکارناپذیر: «التزام فرمانبرداری از دستورات خداوندی هر چند هم عواقب وخیمی داشته باشد»

زخم کشنده

بدون شک زخم بوجود آمده (در جهان اسلام) کشنده است و هیچ دردی بی درمان نیست باید اندیشمندانه و با حکمت و عزم راسخ حرکت کنیم اگر بخواهید خزانه گم شده را بیابید یا اینکه فرزند خود را از اسراف کردن مالش مانع شوید و یا بخواهید گوسفند گم شده را بدست آورید لازم است در این مورد تحقیق بعمل آورید.

با این بیان اگر زبان و گویش مسموم شد می‌توانید با تریاک علاجش نمائید.

و این آسانترین راه حل است چرا که زبانها برای ایجاد وحدت آمده‌اند نه ایجاد تفرقه. شاعر فارسی با تأیید این اندیشه و تفکر در شعری زیبا و شیرین می‌فرمایند:

تو برای وصل کردن آمدی　　　نه برای فصل کردن آمدی

بزرگترین خطر

بدون شک تصفیه یک زبان از تفکر و روح اسلامیو از روشها و اصطلاحات متعلق به عقیده امری است بسیار خطرناک

پرواضح است که زبانها تعلق عمیقی و ژرفی با قله‌های بلند اندیشه و اعماق قلب‌ها دارند از این رو اگر زبان ملتی با افکار و اندیشه‌های غیر اسلامیآمیخته گردد؛ اندیشه، تعابیر، اصطلاحات و بلاغت ـ تشبیهات و استعاره‌های آن ملت همه و همه، از رسوم و عادات جاهلیت سرچشمه پیدا خواهد کرد چرا که در نگاه آنان شخصیتها، شعراء و نویسندگان جاهلیت از جایگاه خاصی برخوردارند و در مقابل اسلام، قهرمانان اسلامیو اندیشه و تفکر آنان، از خود تنفر و انزجار نشان می‌دهند.

در این‌جا من هشدار می‌دهم که امت اسلامیدر آستانه سقوط در دامهای ارتداد فکری و فرهنگی قرار گرفته است همواره احتمال می‌رود در میان آنان احساسات جاهلی شعله ور گردد و اندیشه را از آنان سلب نماید و کافی است که یکی از شعارهای تعصب قومیت و زبان در آنها رسوخ نماید و ما به همین زودی دیدیم که چگونه این حادثه بوقوع پیوست.

وقت آن رسیده است که سرچشمه این پدیده شوم را مسدود نمائید وظیفه شما به تنهائی این نیست که به آموزش این زبان بپردازید بلکه باید آنرا تا حد ممکن با اعمال، کتابها و متون اسلامیتغذیه نمائید و آنرا از لحاظ روحی و محتویات و احکام، اسلامیکنید و روح اسلامیرا در

آن بدمید شما باید آنرا از تفکرات فرهنگی مآبانه که از اسلامش دور می‌سازند و به طرف جاهلیتش سوق می‌دهد ـ پالایش نمائید.

شما وظیفه دارید آن درک و آگاهی که می‌تواند بین اسلام و جاهلیت، فرقی قائل شود را بوجود آورید و نهال محبت اسلام و دشمنی و انزجار از همه مظاهر غیر اسلامی‌را در دلهای، صاحبان این زبان غرس نمائید بنحویکه تعصبهای گذشته جاهلی و تعصبات قومی‌و شرکی و یا هر دعوت دیگری نتواند نیروهای این ملت را بخاطر نصرت ملیت و زبان و قومیت مسلح سازد و از این رهگذر بتواند در آینده در میان این ملت و اسلام تفرقه ایجاد نماید.

طلوع عهدی نوین

اگر شما بتوانید در پرتو توفیقات الهی این مهم را به اتمام برسانید. اشتباهات گذشته و خسارت‌های جبران ناپذیری که همه ما از آن رنج می‌بریم خواهد توانست آینده روشنی را برای ما ترسیم کند.

این گروه از برادران مسلمان ـ مسلمانان هندوستان ـ قسمتی گرانبها و بسیار با ارزش از امت اسلامی‌را تشکیل می‌دهند همینها هستند که صدها تن از علماء و نیکان خود را تقدیم اسلام نمودند و همواره محبت اسلام در دلهایشان شعله می‌زند اینها مردمی‌هستند که در قرن سیزدهم هجری، زیر پرچم حضرت مولانا سید احمد شهید از خود شهامت و مردانگی خارق العاده نشان دادند تا آنجا که سرسخترین دشمنان اسلام

چـون دکـتر هنـتر را بـه تحسـین از قهرمانـی و غـیرت دینی آنان وادار مـی‌سازد براستی اگر شما به همه مسئولیتهای خود عمل کنید بدون شک صبح جدید دیگری از حرکت اسلامی‌بر این سرزمین مصیبت دیده طلوع خواهد نمود.

«یومئذ یفرح المومنون بنصر الله ینصرمن یشاء وهو العزیر الرحیم»[1]

ترجمه: در آنـروز مسلمانان با نصرت الهی شاد می‌شوند، هر کسی را که بخواهد نصرت می‌دهد و او غالب و مهربان است.

منابع علوم اسلامی

مولانـا ابوالحسـن نـدوی ایـن سـخنرانی را بعـنوان حسـن خـتام در کنفرانسـی کـه در سال ۱۹۷۷ منعقد شد ایراد نمود این کنفراس زیر نظر دانشگاه علیگره با حضور تعداد زیادی از استادان و نمایندگان دانشگاهها و مراکز اسلامی‌برگزار شد این سخنرانی بعدها تحت عنوان ـ منابع علوم اسلامی ـ انتشار یافت و به زبان انگلیسی ترجمه شد و همراه با سخنرانی مولانـا نـدوی در ابـتدای کنفرانس مذکور مقاله‌ای تحت عنوان اسلام در جهانی ناپایدار در یک جلد جیبی منتشر شد.

مـنابع علـوم اسـلام عـنوان سـخنرانی پایانـی مولانا ندویست آخرین جلسه کنفرانس در تارخی ۲۵ کانون الثانی ۱۹۷۷ بریاست پرفسور محمد شافی نائب رئیس دانشگاه اسلامی‌علیگره برگزار شد.

۱- روم، ۴ و ۵.

حسن ختام جلسه توسط مولانا ندوی انجام گرفت.

در میان حاضرین افرادی چون، پرفسور ا-م خورسو نائب رئیس دانشگاه اسلامی علیگره و سید بدرالدین طیبجی و دکتر مسعود حسن به چشم می‌خوردند.

سروران گرامی:

برای من مایه سرور و خوشحالی است که می‌بینم علمای مراکز فرهنگی جدید در جهت شکوفائی علوم اسلامی اهتمام خاصی را مبذول می‌دارند و این کنفرانس دلیل این مطلب است، و از این جهت که ما در راه این علوم از خود مایه گذاشته ایم با کمال اطمینان می‌توانیم بگوئیم:

«گذشت روزگاری که در میان اجتماع تنها و منزوی بودم امروز تعداد زیادی هستند که رازداری و همدردی من را دارند.

گنجینه‌های معرفت در هیچ زمانی احتکار نشده و در انحصار طبقه خاصی در اجتماع نبوده است و مناسب هم به نظر نمی‌رسیده، اما بخوبی می‌دانید تا آنجا که به اسلام مربوط می‌شود طبقه خاصی وجود نداشته است که کهانت را از پدرانشان به ارث ببرند.

رهبانیت با مفاهیم خاص خود، فقط در جهان مسیحت بچشم می‌خورد و جهان اسلام چنین مفهومی‌را نمی‌شناسد از این رهگذر اگر عبارتها و تعبیراتی از این قبیل در نوشته‌های علماء بچشم بخورد ناشی از تقلید کورکورانه از غرب می‌باشد.

در این روزها عبارت «رجال دین» در میان نویسندگان عرب شایع

شـده و درست آن را به مفهوم کلمه «کاهنان» که در جهان مسیحی رونق دارد بکـار مـی‌بـرند امـا آندسـته از نویسندگان محتاط و پایبند به دین و آنهایـی کـه مـی‌خواهـند تعریفـی صحیح از اندیشه و روح اسلامی‌داشته باشند، شدیداً از استعمال این گونه عبارتها اجتناب می‌ورزند.

اگـر مـن در ایـنجا از توجـه خـاص مراکـز دینـی نسـبت بـه علـوم اسلامی‌ابراز سرور و شادمانی می‌کنم خوشحال کننده تر اینست که علاوه برایـنکه پـاپ و کاهـن در اسـلام جای پایی ندارد اما در میان ما علمای زیـادی وجـود دارند که از تخصص و مهارت خاصی برخوردارند مسلماً یـک فـرد نمـی‌توانـد بـا توجـه بـه گستردگی که در علوم بوجود آمده، بدرسـتی از عهـده آنهـا بـرآید و نسبت به همه آگاهی کامل بدست آورد باید دانست پیشرفت در اروپا از آنجا آغاز گشت که در زمینه‌های خاصی از علـوم تخصـص حاصـل نمودنـد و علمـای آنـان بـه همه فروعات و جنبه‌های مختلف علوم مهارت نداشتند.

مـن معـتقدم ایـن روش ـ حتـی عصر حاضر ـ در اروپا بیشتر بچشم می‌خورد تا در مشرق زمین.

در آنجـا، آگاهـان از ابـراز نظـر در زمیـنه‌هـای غـیر تخصـص خود، خودداری می‌کنند و اعتراف به عدم آگاهی کامل می‌نمایند ما نیز موظفیم تـا سـعی و تلاشـمان را در جنبه‌های ادبی و فکری، در یک موضوع و با فرع محدود سازیم.

سطح فرهنگها

من افتخار می‌کنم که رفیق راه باشم و از این فرصت استفاده نموده و به خود جرأت می‌دهم در این زمینه پیشنهاداتی داشته باشم.

شاید شما نیز با این نظر من موافق باشید که سطح فرهنگ در میان ما بسیار پائین است من این کمبود را در غرب نیز مشاهده کردم یکی از علمای آنجا به من گفت: فساد(در غرب) در علوم و مهارتهای مشرق زمین نیز سرایت خواهد کرد، نسل جدید علماء به علت‌های گوناگون سیاسی و اقتصادی، باید از خود استقامت نشان داده و مشکلات را متحمل شوند.

راز ترقی و پیشرفت استشراق

شکوفائی انواع دانش و معرفت، بستگی به علل و عواملی دارد که در داخل آن نهفته است و همین علل و اسباب روزی باعث شد تا استشراق ـ شرق شناسی ـ به اوج قله شکوفائی و پیشرفت نائل گردد.

باستثناء تعداد اندکی از علوم طبیعی و اجتماعی، پژوهشها و تحقیقات پیرامون شرق زمین جایگاه خود را پیدا کردند و مورد استقبال قرار گرفتند، نوشته‌های مستشرقین از اهمیت آشکاری برخوردار بودند، چرا که در پس پرده عامل نیرومند امپریالیستی[1] آنها را تقویت می‌نمود و یاری می‌کرد.

۱- منظور از این عامل، گسترش نفوذ از طریق شرکتها و مؤسسات اقتصادی است.

بسیار خوشحالیم که این عامل، در این زمان کم رنگ شده است.

خوشبختانه بگویم یا متأسفانه، روزگاری آبادترین و ثروتمندترین سرزمین‌های شرق زیر نفوذ مسلمانان قرار داشتند و در آنزمان غربیها بخاطر منافع و ثروتهای خدادادی مسلمانان در این سرزمین ها، به آنها حسد ورزیده و غبطه می‌خوردند. امپریالیسم غربی خواست تا در ممالک اسلامی، مستعمرات جدیدی را بوجود آورد. و این کار نیاز به تحقیق و پژوهشهایی در مورد آداب و رسوم این دیار را ضروری می‌نمود، از این رو شرق شناسان طلایه‌داران استعمار و استعمارگران بودند که وارد این دیار شدند.

این گروه رسماً مورد استقبال قرار گرفتند و سرمایه‌ها و اموال زیادی در اختیار آنان قرار گرفت وزیران و رؤسای ممالک استقبال گرم و قابل تقدیر و ملاحظه‌ای از آنان بعمل آوردند امروزه این عامل کارائی خود را از دست داده و از میان برچیده شده است.

و اما عامل دیگر این بود که بنیانهای اقتصادی کشورها بسیار ضعیف شده و مسیر رکود را می‌پیمود و در آستانه تحول عظیمی‌قرار گرفته بود و تحقیقات و بررسی‌ها پیرامون مشرق زمین و بعبارتی مشرق شناسی دیگر منافع مادی را همانند گذشته در پی نداشت.

خـالی کـردن اوقات

نیاز به تحقیق بیشتر

روحـیه تمرکـز و جهت دادن آن در جهان بخصوص در میان علما و فرهنگـیان عصر کنونی بسیار ضعیف شده است دانش و معرفت بی جان شده و همراه آن سرچشمه تلاش و کوشش و جدیت خشکیده است من بـه دانشـگاه و دانشـکده بخصوصـی اشـاره نمی‌کنم. (منظورم تمامی‌این مراکـز اسـت.) همانگونـه کـه دریافـتم و تقریـباً در هـر کجـا بـه چشم می‌خورد، تمرکز و توجه کامل که علمای سلف از آن برخوردار بودند در عصر کنونی بچشم نمی‌خورد.

این مطلب را می‌توانیم از کتاب ـ علماء السلف ـ نوشته مولانا حبیب الـرحمان شـیروانی از علـیگره بیشـتر درک کنـیم در ایـن کتاب توضیح می‌دهد که علماء آنزمان چگونه، مشغول، تحقیق و پژوهش بوده‌اند!!

و چه عاملی باعث افول آن شده؟ و چرا چنین شد؟؟!

اسـباب و عوامـل سیاسـی و اقتصادی و آداب و اخلاق در این مورد سهمی‌مساوی دارد و جای بحث و تفصیل در این مورد نیست.

ایـن مسـئله بسـیار روشـن است که دوستی دانـش و معرفت اندوزی بالاتریـن ارزشهاست و انسان را به درجه‌ای می‌رساند که احساس نیاز به غـذا و لـباس نمـی‌کـند. (متأسفانه) اگر نگوییم این حب معرفت امروزه بکلی نابود شده ولی مسلماً بسیار کمیاب شده است.

توجه به زندگینامه مولانا لطف الله از علیگره جالب توجه است ایشان چقـدر در کارهـا اهتمام ورزیده و تلاش بی‌وقفه می‌نمودند در این مورد نـیاز بـه بحـث طولانـی نیسـت نگاهی بیندازیم به یکی از علمای اروپا، شخصـی که به «لین» شهرت دارد او کسی است که فرهنگ و لغتنامه وی یکـی از مـراجع بحسـاب مـی‌آیـد نـه تنها برای طلبه‌های زبان عربی در انگلسـتان بلکـه بـرای علمـای جهـان عرب شنیدم زمانی که او در قاهره مشغول تنظیم و جمع‌آوری این لغتنامه بود بمدت چند ماه از محل اقامت خـود بـیرون نرفـت، بـا بازار آشنا نشد و برای دیدن از اهرام ثلاثه مصر وقتـی را در نظـر نگرفـت شاید شما این عمل را بی عقلی و بی‌سلیقگی بدانید و یا هر طور که دلتان می‌خواهد.

امـا بـا نگاهـی گذرا در تاریخ نوآوریهای فنون و دانش و معرفت، به ایـن حقیقـت مـی‌رسـیم کـه پیشـگامان و پدید آورندگان این زیبائیها و نویسـندگان آنها، در جهانی مخصوص به خود زندگی می‌کردند و از این کارشـان بسـیار لـذت مـی‌بـردند و بـرای هـیچ چـیز دیگـری نـه وقت می‌گذاشتند و نه میل و رغبتی داشتند.

شخصیتهای ادبی معاصر

روی سـخنم بـه کسـانی اسـت کـه تمـام هم و غم و تلاششان را به خواندن و نوشتن مبذول می‌دارند زمانی که مولانا شبلی نعمانی نوشتن از کـتابخانه اسـکندریه را اثـبات نمـود طلـبه‌های مسلمان هدف گفتارهای

اهانت انگیز و استهزاء بودند:

ای وای!† آری! شما به دین و اجتماعی مرتبط هستید که خلیفه آنان کتابخانه اسکندیه را به آتش کشید!!

این سخن بر سر زبانها بود و کسانی که آن زمان را مشاهده کرده و هم اکنون در قید حیات هستند حکایت می‌کنند آنان حیران شده بودند که چگونه سرشان را بلند کنند و جواب این مسئله را بدهند روایت مشهور در این مورد اینست که به خلیفه دوم عمربن خطاب «رضی الله تعالی عنه» خبر رسید که کتابخانه اسکندریه پر از کتابهای فلسفی است ایشان جواب دادند: اگر این کتابها با قرآن مطابقت دارند به حالشان گذاشته شوند و اگر در تضاد با قرآن هستند باید سوخته شوند.

به گمان راوی، این مسئله ثابت شد که تمامی‌کتابها مخالف و در تضاد با قرآن هستند از این رو تمامی‌این کتابها بدون استثنا سوخته شدند بدون اینکه مضمون کتابها مورد دقت و بررسی قرار گیرد.

این داستان دروغ محض است...تاریخ‌نگاری چون توینبی (TOYNBEE) نیز در استمرار و تقویت این داستان سهم بسزائی دارد و درست در زمانی که این تاریخ نگار بدستور کمال اتاتورک می‌خواست زبان ترکی را تغییر و تبدیل نماید گفت: اگر این مسئله به این زمان مربوط می‌شد کتابخانه در آتش نمی‌سوخت.

بلکه کافی بود تغییر و تبدیلی در زبان بوجود آوریم.

علامه شبلی با تمام قوا با این افسانه مبارزه کرد و برای همیشه

تقبیحش نمود تا آنجا که آلان برای یک فرد اندیشمند و فرهنگی بدور از نزاکت است که ادعا نماید کتابخانه اسکندریه بدستور خلیفه عمر بن خطاب در زمان خلافتشان در آتش سوخته است ایشان دلایلی بسیار قوی برای اثبات این مطلب ارائه می‌کنند که مدتها بیش از خلافت حضرت عمر رض این کتابخانه در آتش سوخته است.

مولانا شبلی نعمانی مسئله جزیه را نیز بررسی و مورد بحث و تحقیق قرار می‌دهد که جای خالی در این مورد برای بعدیها باقی نمی‌گذارد مولانا شبلی نعمانی به عنوان «شیر عجم» حتی در ایران شهرت خاصی دارد، پرفسور براون در کتابش (Literary history of persia) می‌گوید: اگر من به زبان اردو علاقه دارم تنها بدین خاطر است که از نزدیک بتوانم به پژوهشها و تحقیقات «شیر عجم» دست یابم.

همه این اسباب و عوامل یاد شده باعث شد علمائی همچون علامه شبلی در دریای معرفت و دانش غوطه ور شوند.

علامه سید سلیمان ندوی- که بیشتر نوشته هایشان در موضوعات قرآن، سیرت پیامبر(ص) و تاریخ اسلامی‌نگاشته شده است- نیز کتابی پیرامون زندگانی عمر خیام به رشته تحریر درآوردند که در جلسات علمی‌و ادبی در ایران نیز شهرت بسزائی دارد و کتاب ایشان بنام arab-o-hindtalluqat زیباترین بحثهای علمی‌را مطرح می‌سازد.

مناسب است در اینجا به کتاب «نزهه الخواطر» نوشته پدر بزرگوارم مولانا عبدالحی (رح) اشاره کنم. این کتاب به زبان عربی نگاشته شده و

دارای ۸ جلد می‌باشد در این کتاب پیرامون زندگانی بیش از ٤٥٠٠ تن از شخصیت‌های برجسته هندی بحث می‌نماید مولانا قصد داشتند این کتاب را در ابتدای قرن بیستم تصنیف کنند درست در زمانی که تحصیلات آموزش و یادگیری و نوشتن زبان عربی بسیار اندک بود اما این کار حدود ۲۵ سال بطول انجامید تا به مرحله تکامل برسد و هم اکنون این کتاب- حتی در اروپا- از گرانبهاترین مراجع از نوع خود می‌باشد و کتاب دیگر ایشان بنام ـ الثقافه الاسلامیه فی الهند ـ نیز تاریخ کامل و جامعی را از مباحثات و علوم عربی ارائه می‌دهد و به تفصیل از کتابها و دست نوشته‌هایی که از علمای یهود بجای مانده است. سخن می‌گوید این کتاب در سال ۱۹۵۷ از طرف مجمع علمی‌دمشق انتشار یافت و من خودم از علمای سوریه شنیدم که پیرامون این کتاب با تقدیر و بزرگداشت صحبت می‌کردند.

دانش در خدمت دانش

در گذشته، کل این جهان در پرتو عملکرد چند دانشکده علمی روزگارش را سپری می‌نمود ولی اکنون که جمعیتها و موسسات بسیار بزرگی تشکیل شده است ـ در مجموع امیدوار کننده نیست و کمتر به مسائل اساسی و ابتکاری دست می‌یازند.

مهمترین نیاز ما بالا بردن سطح فرهنگ و دانش است و دانش عبارت است از تلاش و بدست آوردن نتیجه، تشنگی و سیرآبی و گرسنگی و

سیری بدهد و شخص لازم است همه تن متوجه کارش باشد و آن را در حد خودکافی بداند و به ریاست شعبه‌ای معین از دانشگاهها نیندیشد علماء و دانشمندان عصر حاضر به این فکر می‌کنند که چگونه سریعتر به نتائج خوبی دست یابند و بیشتر سعی و تلاششان را متوجه این قضیه می‌نمایند که به شهرت و رفع درجه و درآمد بسیار بالا دست یابند از این رهگذر بیشتر نیروهای مفید و سازنده آنان در راه بدست آوری این اغراض مصروف می‌گردد، تنها به منافع مادی می‌اندیشند شما حتماً از قوانین زیادی که وجود دارد مطلع هستید یکی از این قوانین که در موسسات فرهنگی ما وجود دارد قانون کار است.

تشنگی برای دانش نباید گذرا باشد

چیز دیگری که باید مورد توجه قرار گیرد اینست که اهتمام ورزیدن در زمینه‌های فرهنگی نباید گذرا باشد، موضوعی را برای بحث انتخاب کنیم و بسرعت آن را بجویم و همانند حیوانان آن را بیرون بیندازیم. در اینصورت نه التزامی‌است با موضوع و نه تعلقی و چون موضوع را به پایان رساندیم دست از همه چیز می‌شوئیم.

اقبال چه زیبا در این مورد می‌سراید:

منابع تحقیقات اسلامی‌در ایمان نهفته است

گاهی شما در برخی از بحثها می‌خوانید که در ارتباط با علوم اسلامی‌نیاز به اجتهاد داریم و همه ما با این مطلب موافقیم اما چرا باب

اجتهاد مسدود شده و بنا برچه عللی؟

و آیا این قضیه تا کجا صحت دارد؟ این مسئله دیگری است و من بزودی به این مطلب اشاره خواهم کرد که برخی از علوم اسلامی‌در دین نهفته‌اند و دین سرچشمه اصیل آنها به حساب می‌آید از این رو، لازم است که در این مورد جدای از مستشرقین، موضع دیگری را انتخاب کنیم و از دریچه‌ای دیگر بدان بیندیشیم و موضعگیری ما در این مورد نباید تئوری و سطحی و بدون التزام عملی باشد. ما باید بدان اعتقاد لازم داشته باشیم ـ به شرط اینکه با اصول ایمان مرتبط باشد و آنرا به مرحله عمل برسانیم.

من در کودکی این ضرب المثل را شنیدم که: برای یک من دانش و معرفت ده من حکمت ضروریست.

در غیر اینصورت فرد نمی‌تواند بهره‌ای در خور توجه از دانش و معرفت بدست آورد و بخوبی آنرا استعمال نماید من در ضمن تحسین و تقدیر این مقوله اضافه می‌کنم که: تقوی نیز متناسب با بحث باید وجود داشته باشد چرا که این مسئله به علوم اسلامی‌مرتبط است که رابطه تنگاتنگ و متینی با دین دارند از این رو ما نمی‌توانیم همانند جسدی آنرا کالبد شکافی کنیم آری: این کار عادلانه نیست انتقاد باید خالی از مسخره بازی باشد.

آن دسته از افراد که نسبت به تحقیق و بحث و تبدیل افکار و آراء از آگاهی کامل برخوردارند نظریات خود را یقینی و صد درصد مطرح

نمی‌سازند و از آن بعنوان آخرین نظریه یاد نمی‌کنند.

بلکـه آن را به گونه‌ای مطرح می‌سازند که در آن لحظه و موقعیت آن را صحیح می‌دانند.

در جلسـه دیـروز سـیدبدرالدین طیجـی کـه ریاست جلسـه را بعهده داشت وقتی یکی از سخنرانان سخنش به وقت اضافی کشید، به او نگفت کـه وقت شما تمام شده است بلکه گفت: می‌ترسم که وقت شما به پایان رسـیده باشد، ما می‌توانیم از این شیوه درسهای زیادی بیاموزیم برما لازم اسـت که با حکمت بیندیشیم و بیاموزیم که چگونه از علم و شخصی که زندگی و نیروهایش را وقف علم نموده احترام و قدردانی بعمل آوریم.

اهمیت و جایگاه زبان عربی

زبـان عربـی از اهمیت و جایگاه خاص و اصیلی برخوردار است باید دانست تا زمانی که فردی در زبان عربی تخصص و مهارت نداشته باشد. نمی‌تواند به تحقیق پیرامون علوم اسلامی‌بپردازد.

آن دسـته از علمـاء کـه مهـارت کامل در زبان عربی ندارند به هنگام تفسـیر قـرآن و حدیـث و تحقیقات اسلامی، دچار اشتباه می‌شوند و این بدان علت است که آنان نیاز به یادگیری بیشتر زبان عربی دارند.

یـک مرتـبه دوسـتی بمـن گفـت: شخصـی که قرآن کریم را به زبان انگلیسـی ترجمه کرده بود در کنفرانسی در دهلی سخنرانی می‌کرد، ادیب معروف بنت الشاطی نیز در آنجا حضور داشت از او خواست که به زبان

عربی صحبت کند اما او بدون شرمندگی ـ جواب داد: من با این زبان آشنائی ندارم، در این هنگام بنت الشاطی با تعجب از او پرسید: در این صورت شما چگونه می‌توانید قرآن را ترجمه کنید؟! او به هنگام بازگشت به وطن خویش به نوشتن سلسله مقالاتی در روزنامه ـ الاهرام مصر ـ در مورد این تجربه شگفت آور خود پرداخت و چنین نوشت:

من یکی از شگفتیهای جهان را دیدم و آن اینکه: شخصی قرآن را ترجمه نموده و حال آنکه زبان عربی را نمی‌داند!!

شما می‌توانید به آسانی زبان عربی را در حد کافی بیاموزید خویشتن را از خطا و اشتباه نجات بخشید و در این مورد مدارس دینی همه امکانات را در اختیار شما قرار خواهند داد.

از ایجاد بحران بپرهیزید

بسیاری از مردم در طرح نظریات خود شتاب و عجله می‌ورزند و در اندک مدتی نظریه خود را پس می‌گیرند، بدون شک اینها بوظیفه خود عمل می‌کنند اما حال آن دسته از مردم که در آستانه مرگ قرار دارند و همچنان بعلت پیروی از آنها در گمراهی بسر می‌برند چگونه خواهد بود؟!

مشکل زمانی به اوج خود رسیده و خطرناک می‌شود که این نظریات در ارتباط با عقیده و دین مطرح شده باشد.

از این رهگذر باید در طرح نظریه عجولانه عمل نکنیم بخصوص

زمانـی کـه به دین اختصاص دارد، باید مقداری بیندیشیم و رتق و فتقش نمائـیم و با آگاهان در میان بگذاریم و منتظر اظهار نظر آنان باشیم بعد از طی این مراحل می‌توانیم اظهار نظر نمائیم عصر ما عصر آشوب و بحران اسـت وانسـان ایـن عصر بی احساس، طبیعتاً بیشتر به تنبلی تمایل دارد. تمـدن عصر کنونی و گامهای شتابان پیشرفتهای علمی، و بالا رفتن سطح زندگـی، فـرد را شـیفته راحـت طلبـی نمـوده و در معرض بحرانها قرار مـی‌دهـد وقتـی که حال زمانه ما اینگونه است باید از طرح مطالبی که به بحرانهای فکری مردم می‌افزاید و آنرا تشدید می‌نمایم پرهیز کنیم.

زمانـی که عربها در سال ۱۹٦۷ در مقابل اسرائیل شکست خوردنددر مصـاحبه‌ای که با من انجام گرفت گفتم: مسئولیت این شکست بر دوش آن دسـته از اندیشـمندان ماسـت کـه بنـیانها و پایه‌های اخلاقی و فکری جوانان را متزلزل نمودند و ارزشهای تقلیدی- سلف صالح را- در آستانه بحران قرار دادند.

اسلام و جهان تحول پذیر

ایـن قسـمت اصل سخنرانی مولانا ندوی است که معادل نوشته مولانا قاسـمی‌سـال ۱۹۷۷ در افتتاحـیه کنفرانـسی که زیر نظر ـ بخش تحقیقات اسلامی ـ دانشگاه علیگره برگزار شد ارائه نمودند در این کنفرانـس تعداد زیـادی از اسـاتید و نمایـندگان دانشگاهها و مراکز اسلامی‌حضور داشتند متـن ایـن سـخنرانی همراه با سخن پایانی مولانا ندوی در این کنفرانـس،

بعدها در یک نسخه جیبی تهیه و بدنبال آن به زبان انگلیسی تحت عنوان سخنرانی افتتاحی مولانا یعنی ـ الاسلام فی عالم متغیر ـ ترجمه و منتشر شد.

اسلام و جهان تحول پذیر

سروران ارجمند، معاونت محترم و اساتید محترم دانشگاه و مهمانان عزیز و گرامی‌از بنیانگذاران این کنفرانس بخاطر اینکه افتخار افتتاحیه را به اینجانب داده‌اند کمال تشکر و قدردانی را دارم چه بسیار زیباست که این جلسه زیر نظر دانشگاه اسلامی‌علیگره برگزار می‌گردد دانشگاهی که توجه خاصی نسبت به دگرگونیهای جهان بخصوص جهان اسلام و مسلمانان هند مبذول می‌دارد.

حرکتها و موسساتی که خواهان تغییر و تحول دگرگونی هستند مسئولیت بزرگی بر دوش دارند مسلماً این خواسته که دگرگونی بوجود بیاید بسیار ساده هم نیست. چرا که این امر مستلزم آنست که تحولات و دگرگونیهای پیرامون خویش را زیر نظر داشته و مورد تفحص و نگرش عمیق قرار دهند.

علمای دانشگاه علیگره و ندوه العلماء مسئولیت بزرگی را بدوش می‌کشند رؤسا و مدیران این دو مرکز علمی‌در این مکان حضور دارند آنان باید قبل از اینکه به تحلیل و بررسی زمانه بپردازند خودشان را مورد بررسی و تحلیل قرار دهند و همانند گذشته اگر آمادگی دارند به طرح

برنامه‌ها و قوانین جدیدی اقدام نمایند.

تحول، قانون زندگی

موضوعی که در این جلسه مورد بحث قرار می‌گیرد موضوع «اسلام و جهان تحول پذیر» می‌باشد این موضوع دو قسمت دارد یکی اسلام و دیگر جهان متغیر و تحول پذیر. در اینجا من فرصت را غنیمت شمرده و نسبت به دو بعد مسئله اظهار نظر نموده و پیشنهادات خود را در این مورد واضح و روشن بیان خواهم کرد عموماً مردم فکر می‌کنند زمان از ثبات و دوام برخوردار نیست بلکه نام دیگری برای تحول و تبدیل است.

باید دانست که چنین نیست زمانه ترکیبی است از تحول و استمرار هر زمان که این توازن مختل شود بدین صورت که استمرار بر تحول حاکم شود و یا تحول بر استمرار سلطه یابد آثار و نتائج بسیار وخیمی‌از خود بر جامعه و تمدن باقی خواهد گذاشت و این توازن از هر نوع ترکیب شیمیائی نیاز بیشتری به تناسب دارد.

زمان می‌تواند دگرگون شود و باید بشود و این علامت ضعف یا نقصان نیست بلکه قانون زندگی است همانطور که اقبال می‌گوید: «زندگی پویاست و همیشه در جریان و دائماً شاداب و جوان». پر واضح است که زندگی منهای شکوفائی و رشد، هر چیزی ممکن است باشد بجز زندگی.

از طرف دیگر تحول و دگرگونی دائمی‌نیز یکی از ارکان اساسی زمان

است و مظاهر آن را ما بروشنی مشاهده می‌کنیم. همه ما می‌دانیم که زمانه تا چه مقدار متحول شده است. مسلماً ما در کارها و امور معمولی توفیق آنرا نمی‌یابیم که پویائی و تلاش زمانه که در جهت حفاظت از خواص خوب و طبیعت و صفات حقیقی خود دارد را به خوبی درک کنیم و دریابیم و این کار ذره‌بینی خاص و توجهی عمیق می‌طلبد.

جریان دائمی‌جویبار مثال گویای این مطلب است هیچ یکی از امواج آن با هم شباهت مطلق ندارند و با وجود گذر امواج سالها است که در جای خود با نسبت همه خصوصیتها نام و مسیر جریانش را حفظ نموده است. رودهای دجله، فرات، گنگ و جامونا همه اینها همانهائی هستند که در عصرهای گذشته بوده اند.

زمانه با وجود حرکت، ساکن است و این دو صفت از صفات اساسی آن بشمار می‌آیند که بدون این دو، چنانکه باید و شاید و بصورتی شایسته نمی‌تواند خواص خود را حفظ نماید چرا که نیروهای منفی و مثبت، اثرات خود را بر روی موجودات زنده و بی جان که در جهان موجودند می‌گذارند و از طریق همین فعل و انفعالات است که موجودات ارزش و اعتبار پیدا می‌کنند و قیمتی می‌شوند.

دین، نگهبان زندگی

من بعنوان یکی از پیروان و مریدان دین هرگز نمی‌توانم وضعی را

بپذیرم که دین دستخوش تحولات و دگرگونیهای قرار می‌گیرد و شما هم نمی‌توانید چنین چیزی را بپذیرید چرا که دین، حرارت سنج نیست که کارش فقط در تعیین درجه حرارت خلاصه می‌شود و بادسنج هم نیست که جهت وزش بادها را مشخص می‌نماید؛ نمی‌توانیم با این عبارتها تعبیری واقعی از دین ارائه کنیم و امکان پذیر نیست که به ابزاری بی خاصیت و بی ارزش و بدور از صحنه زندگی تبدیل شود.

کسی نیست که از دین بعنوان شناسنامه تغییرات زمانه تعبیر نماید ادیان ساخته دست بشر چنین وضعی را تحمل نمی‌کنند چه بماند به دینی که از آسمان نازل شده است؟!

دین بدون شک تحول را حقیقتی انکار ناپذیر می‌داند و زمینه بسیار مناسبی را برای تحول صحیح و سالم و جریان درست کارها مهیا می‌سازد.

دین دوشادوش زندگی و دست بدست با آن، در حرکت است در این مورد دین، نقش پیرو و تابع را بازی نمی‌کند بلکه وظیفه ارزیابی را بعهده دارد تا فرق میان تحولات صحیح و ناصحیح را مشخص سازد و حرکات ویرانگر و سازنده را از هم جدا و روشن و آشکار نماید و حداقل وظیفه اش اینست که تحولات مفید و مضر برای بشریت را بازگو نماید.

دین همزمان با حرکت خود، دوشادوش زندگی پویا و نیرومند، وظیفه حراست، حمایت و نگهبانی زندگی را نیز بعهده دارد و از او

مراقبت و محافظت می‌نماید از وظایف و مسئولیتهای وصی این نیست که از همه کارها و کوته فکریهای شخصی که در وصایت او قرار دارد حمایت و پشتیبانی کند و خواسته‌های خوب و ناپسندش را تأیید نماید و یا اینکه مهر تایید و صداقت را بر همه چیزهایی که او می‌خواهد، بزند.

بلکه دین فقط یک مهر دارد و یک جوهر و یک دست؛ و مسئولیتش این نیست که هر سفته و چکی را امضاء و مهر نماید بلکه وظیفه ارزیابی و انتخاب صالح را بدوش دارد آری ! دین اولاً سفته را بررسی می‌کند و سپس حکمش را صادر می‌نماید اگر در آن خطا و ضرری را احساس کرد می‌کوشد ـ تا حد امکان ـ آنرا با نرمی‌به کنار زند و یا در صورت نیاز به زور از صحنه خارجش نماید و هر زمان که عهدنامه و یا ضمانتنامه‌ای را به زیان نوع بشر تشخیص دهد نه تنها اینکه از تصدیق و تایید آن امتناع می‌ورزد بلکه با قدرت در مقابل او به مبارزه بر می‌خیزد و اینجاست که تفاوت میان دین و اخلاق مشخص می‌گردد و در واقع دین وظیفه اش می‌داند که حرکتهای منحرف را شناسایی نموده و با آنها مبارزه کند در حالی که اخلاق با اشاره به آن و آشکار نمودش اکتفا می‌کند.

صحنه‌های تکان دهنده در تاریخ اسلام

در تاریخ دین وقفه‌هایی بچشم می‌خورد که دین ارتباط خود را با زندگی از دست داده است این کوتاهی را نمی‌توان بعهده دین گذاشت

بلکه تقصیر و کوتاهی از پیروان دین است دین چیزی نیست که در دوشادوشی با زندگی شکست بخورد و از عهده مسئولیت خویش بر نیاید بلکه پیروان دین هستند که با سهل انگاری و بی توجهی خود نمی‌توانند ارزشهای والا و نمونه‌های زیبا و برتر آن را به مرحله اجرا درآورند.

از این رو طرفداران دین درست در زمانی که قافله زندگی همچنان به جلو می‌رود و به پیش می‌تازد از این قافله عقب می‌مانند.

فرق میان دین و پیروان دین کاملاً مشخص است و ما نیازی به آن نمی‌بینیم که وقت خود را صرف تحقیق پیرامون وظایف و مسئولیتهای حقیقی آنها سازیم تا به نتیجه‌ای برسیم، بلکه آرزوی دائمی‌ما اینست که این دو را بهم نزدیک نموده و کنار هم قرار دهیم اگر به تحقیق و پژوهش در این مورد بپردازید آشکار خواهد شد که اسلام، از این لحاظ که یک عقیده‌ای الهی است؛ مسئول این احوال و اوضاع تأسف بار نیست چرا که در اسلام برای نیازهای عملی جهان و حل مشکلات آن هیچ مانعی وجود ندارد اینکه ما دیگران را ملامت سازیم یک ضعف عمومی‌است که از آن رنج می‌بریم؛ مسلمانان وقتی که از حل مشکلات خویش در پرتو آیات قرآن ناتوان می‌گردند و از ارتباط و همبستگی میان احکام شریعت که از عقیده جاویدان سرچشمه می‌گیرند و میان پدیده‌ها و حقائق متغیر جهان عاجز می‌شوند به جای انتقاد از خود، به انتقاد از قرآن می‌پردازند.

از ایـن رو بـر آشـفته شـده و می‌گویند که قرآن ناقص است زیرا راه حل و طرحی که جوابگوی احساسات، خواسته‌ها و نیازهای آنان باشد را ارائه نمیکند.

چـنانکه اقـبال مـی‌گویـد: اعتقاد این گروه از بندگان اینست که قرآن ناقص است زیرا به مسلمانان، راههای عبودیت را نمی‌آموزد!!

دسـته‌ای دیگـر، از ایـن هم جلوتر رفته و کوشش می‌کنند تا قرآن را تابع خواهشات، هواها و آرزوهای خود سازند از این رو قرآن را بنحوی که کارها و اندیشه‌های منحرف و گمراه کننده آنان را توجیه سازد تفسیر مـی‌کنند و بجای اینکه خود را در قالب قرآن بریزند و قرار دهند قرآن را در قالب افکار و اعمال ننگین خود قرار دهند.

مولانـا ابوالکلام آزاد (رح) این ضعف را با روش و اسلوب سحرآمیز و زیـبای خـود در پـرتو تفاسـیر آیـات قـرآن روشـن مـی‌سازد و چنین می‌گوید: زمانی که دریافتند، نمی‌توانند همراه با اسلوب عالی و برتر قرآن گـام بـردارند سعی کردند قرآن را از آن بالا فرود آورده و با روش منحط خود همسان سازند.

کمبود صاحبان صلاحیت

لحظه‌های رکود در عالم عقیده و یا به عبارتی دیگر فرصتهای هرج و مـرج پیچیدگـی و اختلافات داخلی پیروان یک عقیده درست زمانی رخ می‌دهد که صاحبان لیاقت و شایستگی در میان آنان کم باشند راد مردانی

که در رویارویی با زمان خود قرار می‌گیرند و بعنوان هدایتگرانی نیرومند و دعوتگرانی دینی ایفای نقش می‌نمایند در تاریخ اسلامی‌مشاهده می‌کنیم هر زمان که الگوهای مناسب و نمونه‌های عملی حقیقی عقیده بوجود آمده است مجتمع اسلامی‌و شریعت غرّاء- برای همیشه- از بحران بی اعتمادی نجات یافته است در خلال تاریخ بسیار طولانی و در میان قوت و ضعف اسلام رادمردانی را مشاهده می‌کنیم که از عموم مردم در سطح بالاتری قرار داشتند و رکورد جدیدی از خود در تحمل اذیت و آزار و شکنجه بجا گذاشتند و راه حل‌های اساسی برای مشکلات جدید ارائه کردند و با موفقیت کامل به مقتضای عقیده عمل نموده و مردانه از آن دفاع کردند و سخنگوی واقعی آن بودند.

امام ابوحنیفه، امام مالک، امام شافعی و امام احمد بن حنبل درست در زمانی دیده به جهان گشودند که اسلام و جهان نیاز مبرمی‌به آنان داشتند.

آنان گره از مشکلات به وجود آمده به علت گسترش قلمرو اسلامی‌گشودند و شریعت اسلامی‌را با چهره‌ای بسیار زیبا و متعادل تقدیم جامعه کردند و در دوره‌های بعد پیشگامان اندیشه و عمل، همچون امام ابوموسی اشعری و امام غزالی گام به میدان نهادند مردان باهمتی که با مشکلات و ناملایمات زمان خود دست و پنجه نرم نمودند و راه حل‌های مناسبی را برای آنان عرضه کردند.

آسان و در عین حال پیچیده

مسئله بسیار ساده و قابل هضم است اما اگر از نقطه نظر فلسفی و منطقی مورد ارزیابی قرار گیرد از پیچیدگی خاصی برخوردار است آسان و در عین حال پیچیده است در حقیقت آسان و قابل هضم است بشرط اینکه اولاً: ما این حقیقت را دریابیم که زمانه بدون یک تفکر کامل و نظام اخلاقی همه جانبه نمی‌تواند دگرگون شود و تغییر یابد ما باید شناخت کامل نسبت به زمان داشته باشیم و اهمیت آن را درک کنیم و آن را در محل مناسبش قرار دهیم و همزمان به فهم اسلام بپردازیم و آنرا عمیقاً مورد ارزیابی و بحث و بررسی قرار دهیم و ببینم که چه پیام جاودانی است که قرآن برای ماعرضه می‌کند و اسلام چه حد و مرزی برای تحول و دگرگونی در زندگی می‌شناسد و به تفکر و تعمق پیرامون آن دعوت می‌کند.

همچنین لازم است به تحقیق این مسئله بپردازیم که پیشگامان جهان اسلام- یعنی عصر صحابه- که برای اولین بار در رویارویی با افکار، عقاید و تمدنهای جدید قرار داشتند چگونه توانستند این وظیفه خود را با موفقیت انجام دهند؛ دوشادوش با عصر جدید و در کنار آن حرکت نمودن سند افتخاری بخصوص برای اسلام نیست زیرا نه تنها این بلکه اسلام می‌تواند راهنمای عصر حاضر باشد و آنرا به شاهراه هدایت برساند.

در آستانه خودکشی

آیـا مـی‌دانید که عصر حاضر بر لبه پرتگاه نابودی است و چگونه در آسـتانه خودکشـی قرار گرفته و می‌خواهد بشریت را به نابودی بکشاند؟ دلائـل و شـواهد زیادی وجود دارد که ثابت می‌سازد بشریت از مملکت الهـی بهـره و استفاده‌ای نمی‌برد و آشکار می‌سازد که حق زندگانی را نیز در این مملکت ندارد ! !

براسـتی ایـن چـه نـیروی مخـرب و بنیانکنی است که در این عرصه مـی‌تازد و انجـام وظیفه می‌کند؟ در پرتو اصول و مبانی ثابت قرآن، چه اجتماعـی، چـه اخلاقـی و چـه مبانـی فردی و اجتماعی آشکار می‌گردد اسـلام نـه تنها اینکه می‌تواند به نیازهای عصر حاضر پاسخگو باشد بلکه می‌تواند تمدن جدید را از خطر هلاکت و نابودی نجات بخشد.

مسـئله این نیست که اسلام دوشادوش عصر جدید حرکت کند بلکه مهـم نجـات بشـریت اسـت براسـتی: آنانـی که به عصر حاضر قسم یاد مـی‌کنـند و دهانشـان از بیان آن به آب می‌افتد و با آب و تاب ستایشش مـی‌کنـند و بخاطـر آن کـنفرانس تشـکیل مـی‌دهـند؛ چه هدفی را دنبال مـی‌کنـند و بـه کجـا خواهـند رسـید؟ آیا در جهانی که شکم و شهوات جسـمانی را معـبود قـرار داده ندایـی از آنـان بگـوش می‌رسد؟ در حال حاضـر در کـل جهـان و در همـه نقاط آن همگی تـسلیم دو نیرو هـستند یکـی قدرت و دیگری ثروت در اینجا این سئوال مناسب به نظر می‌رسد کـه آیـا در امکان مـا است برای چنیـن محیطی فکـری بکنیم و چاره‌ای

بیندیشیم؟ و آیا مردم در وضعی هستند که ندای عقل را بگوش بگیرند؟ در این جا فقط یک شعار است که همه بدان گوش خواهند داد و توجه خواهند نمود و آن شعار: **اصنع التبن حینما تکون الشمس ساطعه،** خرمن را در روشنایی روز بکوب.

در چنین محیطی واجبات و ارزشهای اخلاقی و تربیتی جایگاهی نداشته و مفهومی‌ندارند و صحبت از نجات بشریت فریادی است که کمترین توجهی به آن نمی‌شود و از هیچ اهمیتی برخوردار نیست.

در حال حاضر مسئله نجات جهان جدید و عصر حاضر اهمیت بیشتری از مسئله نجات اسلام دارد بر شما لازم است که توجه خاصی به عصر حاضر بکنید عصری که در حالت نشئگی و مستی بسر می‌برد و آمادگی برای شنیدن هیچ پیام جدی را ندارد.

در مورد اسلام نیز شک و شبهه‌ای بخود راه ندهید زیرا اسلام نگهبان هر عصر است و نیازها و خواسته‌های عادلانه، نیک و مشروع آنرا برآورده می‌سازد و هیچ نظامی‌عادلانه تر و منصف تر از اسلام نیست.

اسلام به فریاد دردمندان توجه خاصی دارد و عقل را خطاب می‌کند و به او میدان داده و پویا و با نشاط و فعالش برقرار می‌دارد مدارس و دانشگاههای اسلامی‌تعطیلی دارند روز یکشنبه و یا روز جمعه- اما عقل بشری تعطیلی نمی‌شناسد اسلام به علماء و دانشمندان تاکید می‌کند که از هر فرد دیگری فداکاری بیشتری داشته باشند و خود را برای یک

زندگانی سخت و بی آسایش و طاقت فرسا آماده کنند.

درک نادرست

پرواضح است که تفسیر نادرست از مسائل در بسیاری از موارد سبب سوء تفاهم می‌گردد حضرت علی (رض) به ما نصیحت می‌فرمایند که مردم را با توجه به مقدار عقل و دانششان مورد خطاب قرار دهیم و حقائقی را که در پرده ابهام قرار دارند به گونه‌ای مطرح سازیم که مورد پذیرش عقل قرار گیرد و این مسئله‌ای نیست که فقط به زبان تعلق دارد بلکه مسئله‌ای است که مربوط به طرز فکر کردن و چگونه تعبیر نمودن نیز می‌شود سپس امام علی (رض) می‌افزایند: آیا می‌خواهید احکام و اوامر خدا و رسول ﷺ مردود و از صحنه خارج گردند؟ و با خدا و رسول دشمنی شود؟ نه از این جهت که مبادی و اصول اسلام در تضاد با حقائق زمان قرار دارند بلکه از این جهت که با روش و اسلوب صحیح و جذاب که به آسانی هضم گردد ارائه نمی‌شوند.

اسلام می‌خواهد جایگاه خاص به خودش را در جهان دگرگون و رو به رشد بیابد و اگر جهان در انتظار رحمت و رأفت است همچنان براین خواسته خود اصرار می‌ورزد.

و از جهت دیگر این امکان برای جهان، مهیا است که در پرتو تعالیم اسلام و سرپرستی آن در جهت صحیح گام بردارد و شکوفا شود.

دین و تمدن

همت و تلاش ما در این مرحله متوجه تمدن است این فکر سرچشمه در تعالیم غرب دارد و بسیاری از مردم هستند که معتقدند، اسلام اسم یک تمدن و شهری است که از هم فرو پاشیده و نابود شده است!! و نویسندگان نیز با شور و شعف خاصی از آن به عنوان میراث اسلامی‌یاد می‌کنند و یادآور می‌شوند که اسلام از تمدن برخوردار است اما این تمدن سابقه طولانی ندارد همه ما می‌دانیم، تمدنی که پانصد تا هزار سال عمر دارد نمی‌تواند در جهان روبرشد کنونی از خود اثر فعال و مطلوبی بجا گذارد اما باید دانست که دین فقط عنوانی برای پاره‌ای از ارزشهای اخلاقی، یا برای یک نظام اجتماعی و فرهنگی و یا برای مدرسه‌ای در فن معماری، نیست بلکه در حقیقت مربوط به حقائقی می‌شود که خارج از محدودهٔ فکر و دانش بشری است و بیانگر ارکان ایمان و اصول اساسی اعتقادی است و میان خدا و بنده و نوامیس جاویدان هستی ارتباط برقرار می‌سازد آنگاه که دریافتیم اسلام چنین طرز فکر و فلسفه‌ای دارد این سئوال که چه می‌شود اسلام معیارها و ارزشهای خود را دگرگون سازد و تغییر دهد و متناسب با اوضاع زمان نماید؟ یک سئوال بیجا و بدور از عقل و دانش است اندیشمندان غرب همواره مسائل نامربوط و بی اساس را علم نموده و اختلافات سفسطی و گمراه کننده را برمی‌انگیزانند اما باید دانست که هر چند زندگی شکوفا شود و ترقی کند باز هم برای حقایق خارج از معدوده فکر بشری جای

خالی وجود خواهد داشت.

همه ما موظفیم همه تن و با تمام وجود خود را به حفاظت و مراقبت ایمـان بسپاریم در غیر اینصورت ما نیز شکار ناهنجاریها و مفاسد موجود در جامعه غربی خواهیم شد.

پیام سیرت خاتم النبیین ﷺ به انسان قرن بیستم

«بخش اول از بحث و سخنرانی مولانا ابوالحسن ندوی در کنفرانس سیرت و سنت نبوی، در قطر»

هر گاه واژه (جاهلیت) به گوشمان برسد فی الحال قرن تاریک ششم میلادی در جلو ما مجسم می‌گردد که در آن قرن سیدنا محمد مصطفی ﷺ مبعوث شدند و اولین معجزات، تعلیم، تربیت و راهنماییهای آنحضرت آشکار گشت همینکه واژه ـ جاهلیت ـ گوشمان را می‌نوازد- امت عربی با تمام خصائص و رفتارها و مشخصات جاهلی خود در جلو چشمان ما مجسم می‌گردد آن تصویری که در کتاب سیرت پیامبر[1] آن را ترسیم نموده‌ام.

باید دانست که جاهلیت فقط به آنزمان اختصاص ندارد مسلماً هر عهد و زمانی که از هدایت وحی و نور نبوت محروم گردد و بعد از تشخیص راه هدایت از تعالیم الهی چشم پوشی نموده و استنکار ورزد و

۱- این کتاب تحت عنوان نبی رحمت به قلم استاد ارجمند مولانا محمد قاسم مدظله به فارسی ترجمه و منتشر گردیده است.

یـا به آن توجه ننماید از نظر اسلام عهد و زمان جاهلیت به شمار می‌آید و در ایـن مـیان تفاوتـی میان جاهلیت جهانی قرن ششم میلادی و قرون وسـطی در تـاریخ اروپـا کـه اغلـب به قرون تاریک مشهورند و یا عصر تمـدن و پیشـرفت جـذاب و سـحرآمیز قـرن بیستم که ما در آن زندگی مـی‌کنـیم، وجـود نـدارد قرآن کریم تصریح می‌سازد که نور، فرد است و سرچشمه آن نیز یکتا است: **الله نور السموات و الارض.**[1]

ترجمه: خداوند نور آسمانها و زمین است.

و تاریکـی‌هـا بـی‌نهایت هستند اگر نور الهی که فقط از طریق انبیاء و رسـولان مـی‌تـابد درخشـش نمـی‌کـرد تـوده‌های سهمگین و بی حد و حصری از مصیبت بر سر جهانیان سایه می‌افکند.

و تمامـی‌مـراحل زندگی را در تاریکی فرو می‌برد و چتر تاریکی همه جـا را فرا گرفته و زیر سایه می‌آورد: **اوکظلمات فی بحر لجی یغشاه موج من فوقه موج من فوقه سحاب، ظلمات بعضها فوق بعض، اذا خرج یده لم یکدیراها و من لم یجعل الله له نوراً فماله من نور.**[2]

تـرجمه: یا مانند تاریکیهای دریای عمیق که می‌پوشد کافر را موج بر روی مـوج دیگر و بالای آن ابر است تاریکی‌ها بر روی هم، چون دست خود را بیرون آورد نمی‌تواند ببیند کسی که خدا نورش ندهد نور ندارد.

۱- نور، ۳۵.

۲- نور، ۴۰.

و هر زمان که قرآن روشنائی و تاریکی، نور و ظلمت را کنار هم می‌آورد از نور با صیغه مفرد و از ظلمت با صیغه جمع یاد می‌کند و این بدان معنا است که ظلمت و تاریکی انواع و اشکال مختلفی دارد و نور فقط یکی است اگر نور الهی نمی‌درخشید نورهای مصنوعی نمی‌توانستند تاریکیها سهمگین و فراگیر را بزدایند و جهان بشری بسان گورستانی تاریک و وسیعی قرار می‌گرفت که دریچه‌ای از نور براو گشوده نمی‌شود و هر چند شمعهای پرنور و درخشان مصنوعی در آنجا روشن شوند باز هم نور و روشنی آنرا فرا نمی‌گیرد.

او من کان میتاً فاحییناه وجعلنا له نوراً یمشی به فی الناس کمن مثله فی الظلمات، لیس بخارج منها.

ترجمه: آیا کسی که مرده بوده و ما او را زنده نمودیم و به او نور بخشیدیم که در پرتو آن میان مردم می‌رود مانند کسی است که در تاریکی است و بیرون شدنی نیست.

از این جا روشن می‌گردد که سرزمین غرب- که خورشید در آنجا طلوع نکرده بلکه غروب می‌کند- کمتر از نور نبوت بهره مند شده است و اهالی این سرزمین می‌خواهند به نور مصنوعی بشر پناه آورند و از آن بهره مند شوند.

بدون شک عصر طلایی روم و یونان ـ عصری است پیشرفته و شکوفا در تاریخ بشری که علوم و فنون در این عصر ترقی نموده و

شکوفا گشتند. اما این عصر ـ همانند عصرهای تاریک جاهلیت از تاریکترین عصرها نسبتها به تعالیم انبیاء به حساب می‌آید آنان در مورد ذات و صفات خداوند در گمراهی فرو رفتند و در این مورد تکیه گاهشان تخمین و گمان بود بدون اینکه به دلیل محکمی‌استناد نموده و برهانی آشکار بیاورند.

ما لهم بذلك من علم، ان هم الاّ يخرصون.[۱]

ترجمه: نسبت به آن علم ندارند و فقط تخمین می‌زنند.

فلسفه و الهیاتی که حکماء و فلاسفه آنان تدوین نموده‌اند دست کمی‌از خرافات و افسانه‌های شرق و شگفتیهای آن ندارد ناگفته نماند که در گفته‌های سقراط و افلاطون ـ بغیر از ارسطو ـ و در تعلیمات فلاسفه اخلاق پرتوهای هر چند اندک همانند کرم شب تاب در شب بارانی و تاریک، از تعالیم و آموزشهای انبیاء بچشم می‌خورد و این مسئله روشن می‌سازد که تعالیم انبیاء گوش آنها را نوازش داده و یک زمانی به آنها فروغ بخشیده است ولی این نور از قدرت و ثبات برخوردار نبوده است تا بتواند در تاریکیهای زندگی پناهگاه آنان باشد و از آن مدد و یاری جویند: **كلما اضاء لهم مشو فيه و اذا اظلم عليهم قاموا.**[۲]

ترجمه: هرگاه روشن می‌شد می‌رفتند و زمانی که تاریک می‌گشت

۱- زخرف، ۲۰.

۲- بقره، ۲۰ .

می‌ایستادند.

شگفتی و تعجب اینجاست، چراغ و فروغ هدایتی که مسیح علیه سلام برافروخته بود به مدت دو قرن در مشرق زمین با وجود طوفانهای بنیان کن نور افشانی داشت اما در مغرب زمین و در دامان پیروان و نگهبانان خود به زودی افول نمود و فروغ خود را از دست داد تعلیمات مسیح عليه‌السلام حقیقت و اصالت خود را در غرب از دست داد به نحویکه مسیحت وقتی برای اولین بار ریاست و حکومت نصیبش شد موجی از بت پرستی و شرک را در جویبار مسیحت ممزوج ساخت.

بدون اغراق؛ نمی‌توان دیانتی را یافت که پیروان جدیدش را تا آن حد بدبخت و منحرف ساخته باشد که مسیحت؛ امپراطور قسطنطین و بولس القدیس را به بدبختی و انحراف کشاند و گمراه نمود.

و بعد از این مرحله ـ چون این چراغ و فروغ خدایی و الهامی؛ به خاموشی گرائید روحانیون مسیحی، با فروغهایی دروغین و خود ساخته، و سوء استفاده از نیک اندیشی جهان مسیحت، به فریب آنان پرداختند و چنین به مردم وانمود کردند که آنان همچنان نگهبانان واقعی نورفروزانی هستند که مسیح عليه‌السلام از جانب پروردگار آورده است و در واقع تعلیمات مسیح بمدت چند قرن بود که در تاریکیهای عمیق و شدیدی فرو رفته و بت پرستی تجاوزگرانه روم آن را به کام خود کشیده بود.

مثلهم کمثل الذی استوقد ناراً فلما اضائت ما حوله ذهب الله

بنورهم و ترکهم فی ظلمات لا یبصرون.[۱]

ترجمه: داستان آنها مانند کسی است که آتشی برافروخته است همینکه دور و برش را روشن نمود خداوند آنرا خاموش ساخت و آنها را در تاریکیهایی رها نمود که هیچ نمی‌بینند.

علاوه بر اینها، باید اعتراف کرد که به برکت تعلیمات مسیح علیه السلام، غرب سعادت و افتخار ایمان بخدا و روز آخرت را بدست آورده است زیرا دین آسمانی هر چند تبدیل شود و تغییر یابد باز هم ایمان بخدا و روز آخرت را بسان جریان خون در رگها، در دل آنها به حرکت در می‌آورد و چنان در نهادشان غرس می‌کند که نمی‌توان آنرا از صفحه قلب به کلی نابود ساخت. در قرن پانزدهم و شانزدهم میلادی، طوفان جدیدی از عقلانی گری و مادیگری در اروپا وزیدن گرفت و غرب را در مسیر مادیگری سرکشی که ملایمت و نرمی‌سرش نمی‌شد قرار داد غرب کورکورانه در این مسیر حرکت کرد و گامهای بلندی در این مسیر برداشت از این رو، روش زندگی و طرز فکر آنان به گونه‌ای شد که برای خدا و آخرت در آن جایگاهی نماند درست است که غرب علناً به انکار خدا و ایمان بروز آخرت نپرداخت اما روش زندگانی آنان روشن می‌سازد که هیچ ارتباط و اتصالی با ایمان بخدا و آخرت ندارد و در حقیقت می‌توانیم بگوئیم: که دین اروپا مسیحیت نیست بلکه مادیگری

۱- بقره، ۱۷.

است» مدتهای مدیدی اروپا پایبند دیانت بت‌پرستی بود و هم اکنون ادعا می‌کند که مدت زیادی است که از مسیحیت پیروی می‌کند ولی باید دانست که خالصانه در مسیحیت داخل نشده و آنطور که باید و شاید به آن عشق نمی‌ورزد و علاقه‌ای ندارد چنانچه به مادیگری عشق می‌ورزد و علاقه‌مند است.

کلیساها و عبادتگاههای این دیانت جدید کارگاهها و مراکز صنعتی و تجاری و پارکهای مجلل و با همه امکانات تفریحی هستند و رهبران و علمای این دیانت جدید، صاحبان صنایع و ثروت و میلیاردرها بشمار می‌آیند که با دیده اکرام و بزرگداشت به آنها نگریسته می‌شود و بلکه از قداست خاصی برخوردار بوده و پرستش می‌شوند و برخلاف این، مسیحت در غرب سایه‌ای است وحشتناک.

بدیهی است آنچه در غرب می‌گذرد از نگاه خود و منطق ناشی از خویشتن فراموشی و روش غلط زندگی کردن در این دیار می‌باشد.

یکی از مهمترین این نتایج شوم اینست که انسان غربی خدای واحد و بی نیاز را به رسمیت نمی‌شناسد و جبین در آستانه صدها معبود می‌ساید انسان غربی سر را از آستانه و بارگاهی برداشته که او را از همه جهات بی نیاز می‌ساخت و خود را مقیم چند بارگاه ساخته است. مسلماً این سرنوشت برای هر کسی که در قاموس اعتقادش معبود یکتا و بی نیاز را ملحوظ ندارد و برسمیت نشناسد ورق خواهد خورد.

بدون شک معبودان باطل که تعدادشان را جز خدا نمی‌داند بر غرب

تسلط یافته‌اند و مهار آن را بدست گرفته‌اند و غرب بجز اینها پناهگاه دیگری برای خود نمی‌شناسد این بتها در اشکال و رنگهای مختلف دیده می‌شوند، گاهی در سیمای رهبر سیاسی و گاهی در سیمای اقتصاد و معبودیت آن، و در جایی در غالب قوانین و دستورالعملها که خود انسانها بنیانگذاریش کرده و خود را موظف به عمل آنها می‌دانند و در جایی دیگر، وظایف و ضروریاتی که خود انسان ملزم به آن شده است.

مجموعه این معبودان فضای اختناق را برای هواداران خود بوجود آورده‌اند و آنان را غرق در عبادت و پرستشی نموده‌اند که عبادت و پرستش خداوند در مقابل آنها هزاران درجه آسانتر و شیرینتر است.

و با انسان غربی به گونه‌ای برخورد می‌کنند که در مصاف با زبان بسته‌ها و جمادات آن را روا نمی‌دارند.

و آنان را مجبور به جانفشانیها و قربانیهای وحشتناکی می‌سازد که نظیرش در مقابل هیچ بت و معبودی سابقه نداشته است و در اینجا میان خواهشات و آروزها و اهداف این خدایان برخورد و اختلاف جدی وجود دارد که نوسانات جهان را سبب می‌گردد.

از میان این معبودان زیاد و متنوع می‌توان از بت ملیت، نام برد که برای حفظ کیان خویش، قربانی شدن انسانها و خون آنها را می‌طلبد.

و همچنین در میان این معبودان، بت معده، بچشم می‌خورد معبودی که انسان قرن بیستم در آستانه او زانو زده و تسلیم شده است و لحظه‌ای ازو جدایی ندارد ولی این بت حد و مرزی برای قربانی و پرستش

نمی‌شناسد و به هیچ نحو راضی نمی‌گردد مستر یورلاج در یکی از سخنرانی‌های خود چه زیبا گفتند:

زندگانی ساده و بی آلایش را باید در خواب دید انسانها اهداف خوبی ندارند و از فکر و اندیشه سازنده و پویا برخوردار نیستند همه مردم خود را همانند گاو آسیاب در کارگاه و کتابخانه خود محصور و محدود ساخته‌اند و بردگی آنها را می‌کنند.

و اختراعات تیز حرکت نیز انسان قرن بیستم را در شرایطی قرار داده است که نقش چرخ برای این اختراعات را دارد که نه از ثبات برخوردار است و نه از آرامش، و از طرفی دوری انسان از خدا و نافرمانی از معبود واقعی او را از خویشتن خویش غافل نموده است و قرآن به صراحت و بدون هیچ ابهامی‌این سرانجام بد را برای کسانی که خدا را فراموش می‌کنند گوشزد نموده است:

و لا تکونوا کالذین نسوالله فأنساهم انفسهم.[1]

ترجمه: نباشید مانند کسانی که خدا را فراموش کردند و در نتیجه خداوند آنها را به خود فراموشی گرفتار نمود.

در حقیقت انسان قرن بیستم، نمونه کامل از خویشتن فراموشی است او حقیقت و خصوصیتهای انسانی و هدف و مقصد خود را از زندگی و هستی بفراموشی سپرده است.

۱- حشر، ۱۹.

و همانـند حـیوانات و جمادات زندگی می‌کند او ماشینی است که به چـاپ دلارهـا می‌پردازد که نه کم و نه زیاد خودش نمی‌تواند از آن بهره مـند گردد و در این مـسیر تا آنجا پیش رفته که تلاش بی وقفه و کوشش پـی گـیر و پشـتکار بی نظیر او به قیمت از دست دادن آسایش جسمی‌و آرامـش و اطمیـنان قلبـی او کـه بخشـی از این تلاشها را تشکیل می‌داد انجامـیده اسـت، دیگر نه به آن می‌اندیشد و نه متوجه کمبود آن می‌شود پرفسور (جود) در این مورد چه زیبا می‌فرمایند:

«دزرائیلـی معتقد است که در اجتماع زمان وی، تمدن یعنی راحتی و آسایش اما ما معتقدیم که تمدن در عصر حاضر ما عبارتست او سرعت و شـتاب، و سـرعت و شتاب یعنی معبود جوان عصر حاضر، و این معبود بـی رحمانه بر آرامش و راحتی و آسایش و صلح و امنیت و همدردی با هم نوعان می‌تازد و نابودشان می‌سازد»

انســان امـروزی به علت خود فراموشی و کوتاهی در درک حقیقت و ماهیـت خویـش وظـیفه خـود را تغییر داده است او گامهای بلندی را در زمیـنه‌هـای پیشـرفت خارج از محدوده طبیعی خود برداشته است اما در محـدوده انســانیت خـود پیشـرفتی نداشـته اسـت. از این رو، خصایص، اخلاق و صفات انسانی مـسیر انحطاط را می‌پیماید.

اگـر بـه ارزیابی و تحلیل و بررسی پیشرفتهای انسان در عصر کنونی بـپردازیم در مـی‌یابیم که این پیشرفت یعنی بدست آوردن خصوصیتهای حـیوانات درنـده، پـرندگان و ماهـیها نویسندگان اروپائی به این حقیقت

اعـتراف دارنـد و مـا بیشـتر اعـترافات آنها را در کتاب ـ حدود خسارت جهـان و انحطـاط مسلمین ـ یادآور شده ایم با این حال چگونه از غرب کـه تـا این حد، خویشتن را بفراموشی سپرده می‌توان انتظار داشت که به درگـاه احدیـت تضـرع نماید و پناه آورد انسان امروزی مصداق بارز این گفته ی فیلسـوف بـزرگ و شـاعر اسلامی‌دکتر محمد اقبال است که در غالب شعری زیبا می‌فرمایند:

بـاید دانسـت از آنـزمان کـه غرب آخرت را به فراموشی سپرد اولین نتـیجه طبیعی آن این بود که فریفته مادیگری شد غرق زندگانی دنیوی و مقـیم آنجـا گشـت و حـرص و طمع جنون انگیز و سرکش برای بدست آوردن خوشـیها و لذتهـای زندگـی در دل و جانش جوانه زد و بالاترین هـدف و مقصـد و نهایـت آرزوهـای زندگانـی او قـرار گرفـت و امروز فریادهای قوی در گوشه و کنار غرب برای حصول نان و روزی و توجه بـه معـده، و بدسـت آوردن لذت دنیوی و دلبستگی به مظاهر پوشالین و تمسک به اسباب و وسایل آن طنین انداز است و بگوش می‌رسد.

و فرصـتهای زندگـی را فقـط برای ربودن گوی سبقت در این میدان مصـروف مـی‌دارد تـا آنجا که این رقابت و زیاده طلبی، زندگی غرب را جولانگـاه خـود قرار داده و برای همیشه در گروه خود گرفته است و در واقـع غربـیها مست بدست آوری زندگانی دنیا بوده، و در این میدان جز مقـداری اندک چیزی وجود ندارد بدنبال چیزهای جدید و به مقدار زیاد

آن هستند و فریاد «هل من مزید» سر می‌دهند و بدنبال آن هر روز ضرورتهای زندگی تجدید یافته و متنوع می‌گردد و هر روز بر تعداد وسایلی که رسیدن به خواسته‌های زندگی را آسان می‌سازد افزوده می‌گردد و به تولید انبوه می‌رسد همه این مسایل باعث شده تا مشکلات طاقت فرسائی پدیدار گشته و مسائل پیچیده تر گردد و بدنبال این رقابت در میدان تجارت بر این مشکلات افزوده است.

و سطح زندگانی همچنان همزمان با گذر زمان بالا می‌رود و آرزوها و اهداف جدید و صعب الوصولی را جلوی انسانها قرار می‌دهد.

از اینرو آشفتگی و پریشانی بر زندگانی‌ها پرده افکنده است و بر اثر توجه زیاد و مصروف ساختن عزمها و همت‌ها در جهت بدست آوری این چیزها آرامش و اطمینان از زندگی‌ها رخت بربسته و نایاب شده است.

و انسان اروپائی را در عذاب حرص و طمع و زیاده طلبی بی پایانی قرار داده است او را در شرایطی از تلاش و کوشش برای زندگانی دنیا قرار داده است که حد معینی نمی‌شناسد و صبر و قناعت ـ که آرامش‌بخش و اطمینان‌آور قلبهایند همانند ـ عنقاء که انسان نامش را می‌شنود و آن را نمی‌بیند ـ کمیاب گشته است و دیده نمی‌شود.

و این زیاده‌طلبی و حرص برای بدست آوردن لذتهای زندگی دنیا که ما مسلمانان از آن به عنوان دیوانگی و هوسرانی یاد می‌کنیم در آنجا

معیار و ملاک سعادت و نیکبختی و موفقیت و پیروزی است و برای منکرین روز آخرت بالاترین لذتها و خوشی‌ها بشمار می‌آید و این چیز طبیعی است زیرا کسی که آخرت را منکر شود و بدنبال خواهشاتش باشد و به زندگی دنیا دل بسته و اطمینان و آسایش خود را در آن بیابد چه چیزی می‌تواند مانع از بهره مندی و بدست آوردن سهم بسزائی از لذتها و خوشیها و اشباع غرائز و برآوردن خواسته‌ها گردد و چرا تا آنجا که امکان دارد از خوشیها و لذتها و شادمانیها استفاده نکند و تا آنجا که دستش می‌رسد برای رسیدن به آنها مبادرت نورزد.

والذین کفروا یتمتعون و یأکلون کما تأکل الانعام و النار مثوی لهم.[1]

ترجمه: و کسانی که کافر شدند بهره می‌گیرند و می‌خورند همانطور که حیوانات می‌خورند و جایگاهشان آتش است.

ذرهم یأکلو و یتمتعوا ویلههم الامل فسوف یعلمون.[2]

ترجمه: رهایشان ساز تا بخورند و بهره گیرند و آرزوهای بیهوده داشته باشند؛ بزودی خواهند دانست.

نتیجه شوم دومی‌که از انکار آخرت بر می‌خیزد اینست که زندگی دنیا و خواسته‌ها و خوشیها و زیبائیهای آن و وسائلی که انسان بخاطر آن

۱- محمد، ۱۲.
۲- حجر، ۳.

روز و شب تلاش می‌کند دلربایی نموده و در جلو چشمان زیبا جلوه کرده و عقلها را ربوده است.

ان الذین لا یؤمنون بالاخره زینا لهم اعمالهم فهم یعمهون.[۱]

ترجمه: همانا کسانی که ایمان به آخرت ندارند کارهایشان را برایشان زیبا ساختیم و آنها سرگردان و پریشانند.

قل هل ننبئکم بالاخسرین اعمالاً الذین ضلّ سعیهم فی الحیاه الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعاً اولئك الذین کفروا بآیات ربهم و لقائه فحبطت اعمالهم فلانقیم لهم یوم القیامه وزناً.[۲]

ترجمه: بگو آیا خبر دهیم شما را نسبت به کسی که از نظر عمل زیانکارترینند آنها کسانی هستند که تلاششان در زندگی دنیا ضایع گشته و گمان می‌برند اعمال خوب انجام می‌دهند اینها کسانی هستند که به نشانه‌ها و لقای پروردگارشان کفر می‌روزند پس اعمال آنها نابود گردیده و در روز قیامت نزد ما ارزشی ندارند.

نتیجه این شد که زندگانی بازیچه قرار گرفت و از صحنه حقیقت بدور گشت و وسایل و اسباب بیهوده و خوشیها و شادمانیهای ظاهری از امتیازات این زندگی قرار گرفت. تا آنجا که پریشانی‌ها و آشفتگی‌ها به حد خود رسیده و مصائب و مشکلات از در و دیوار می‌بارد و بیداد

۱- نمل، ۴.

۲- کهف، ۱۰۳.

می‌کند و ذر الذین اتخذوا دینهم لعباً و لهوا و غرتهم الحیاه الدنیا.[۱]

ترجمه: رها کن کسانی را که دین خود را بازیچه قرار داده‌اند و زندگی دنیا آنها را مغرور ساخته است.

نتیجه شوم دیگری که از این عامل سرچشمه می‌گیرد اینست که غربیها حوادث و وقایع را مطابق با علل مادی ظاهری تفسیر می‌کنند پرواضح است که به علل و اسباب واقعی پی نمی‌برند و حقیقت امر را درک نمی‌کنند و واقعیت برای آنان ملموس نیست از این رهگذر اگر در سخت‌ترین حالات و در خوشیها و شادمانیها و شهوات فرو روند. مانعی وجود ندارد که آنان را باز دارد. حوادث را طبق دلخواه خود تفسیر می‌کنند و علل و اسباب خود ساخته و فرضی خود را معتبر قرار می‌دهند. در نتیجه در موضعگیری و روش زندگی آنان دگرگونی پدید نمی‌آید.

و لقد ارسلنا الی امم من قبلك فاخذناهم بالبأساء و الضراء لعلهم يتضرعون فلولا اذجاءهم بأسنا تضرعوا ولكن قست قلوبهم وزين لهم الشيطان ماكانوا يعملون.[۲]

ترجمه: و هر آئینه فرستادیم بسوی امتهای قبل از تو پس گرفتار ساختیم آنها را به تنگی رزق و بیماری تا شاید زاری کنند پس چرا وقتی

۱- انعام، ۷۰.

۲- انعام، ۴۲ و ۴۳.

عذاب آمد زاری نکردند اما دل ایشان سخت گردیده و شیطان اعمال آنها را در نظر زینت داده است.

از خصایص و آسیب‌های دیگر انکار آخرت، و از نتایج مرتب بر آن، استکبار و خودبزرگ بینی است کسی که منکر آخرت است و آن را نمی‌شناسد هیچ چیزی نمی‌تواند او را از انانیت و خود بزرگ بینی باز دارد.

زیرا کسی که به نیرو و قدرتی برتر از خود معتقد نیست و به رستاخیز نمی‌اندیشد و به روزی که بنده به خاطر کارهای کوچک و بزرگ خود که در دنیا انجام داده محاسبه می‌شود ایمان ندارد از اینکه همانند اسبی لجام گسیخته زندگی کند و هر کاری که دلش بخواهد بکند و مطابق با خواهشات گام بردارد مانعی وجود ندارد از این رهگذر قرآن کریم در بیشتر جاهها از انکار آخرت و تکبر در کنار هم یاد می‌کند گویا این دو لازم و ملزوم یکدیگرند. **فاالذین لایؤمنون بالاخره قلوبهم منکره و هم مستکبرون.**[1]

ترجمه: آنانیکه ایمان به آخرت ندارند دلهایشان منکر اوست و تکبر می‌ورزند.

و آنجا که سخن از فرعون و لشکریانش بمیان می‌آید چنین آمده است:

۱- نحل، ۲۲.

واستکبرهو و جنوده فی الارض بغیر الحق و ظنوا انهم الینا لایرجعون.

ترجمه: او (فرعون) و لشکریانش در زمین بدون حق استکبار ورزیدند و گمان بردند که بسوی ما باز نمی‌گردند.

چنین امتی که آخرت را نمی‌شناسد و ایمان به مادیت دارد بیرحمانه عمل می‌کند و از هیچ گونه شکنجه و آزار وارد آوردن و ضربات هولناک ابا نمی‌ورزد و هر کجا وارد شود جز ذلت و خواری بندگان و ویرانی و اشاعه فساد در شهرها ارمغان دیگری به همراه ندارد.

و اذابطشتم بطشتم جبارین.[1]

ترجمه: و چون بگیرد ظالمانه عمل می‌کنید.

ان الملوك اذا دخلوا قرية أفسدوها و جعلوأ اعزّة اهلها اذلة و كذالك يفعلون.[2]

ترجمه: پادشاهان چون وارد شهری شوند آنرا به فساد می‌کشند و عزیزانش را ذلیل می‌گردانند و چنین می‌کنند.

باید گفت غربیها تا مدت زیادی از ایمان به رسالت و نبوت محروم بودند آنان به مسیح ﷺ ایمان آوردند و او را فرزند خدا دانستند اما ایمان آنان واقعیت عملی نداشت و مسیح ﷺ را به عنوان پیامبری که

۱- شعراء، ۱۳۰.
۲- نمل، ۳۴.

یابد اطاعت شود نمی‌شناختند.

و او را هدایتگر و راهنمای زندگی و ناخدای کشتی نجات نشناخته و معتقد نبودند صورت اول مسئله مربوط می‌شد به اعتقادیات تئوری و نظری که نه در زندگی نقشی داشت و نه طرحی جدید در اعمال، اخلاق و راه و روش و عادات ایجاد می‌نمود و نه تغییری می‌آورد اما شق دوم مسئله که او را هدایتگر و راهنمای زندگی بشناسند و منادی رستگاری و نجاتش معتقد باشند و از سیرت و زندگی آن حضرت چراغی بر فراز راهشان فروزان سازند و او را نمونه کامل راه و روش صحیح بدانند† چیزی بود که مسیر زندگی را عوض می‌کرد اما غرب این کار را نکرد و برایش آسان هم نبود زیرا فقط بر حالات پنجاه روز از زندگانی مسیح علیه السلام واقف بودند آن هم بصورت پراکنده و متفرق که شکل و صورت کامل و روشنی از پیام آور الهی ترسیم نمی‌کرد از این رو برای انسان مقدور نبود که به آن حضرت اقتداء نماید و کار آسانی هم نبود.

یکی از علمای جهان مسیحت دکتور شارس اندرسن اسکات در یکی از مقالات خود که در جلسه‌ای قرائت کرد می‌گوید:

سیزده و نیم قرن،که جهان زیر نفوذ و سلطه دو امپراطور بزرگ روم و فارس بود جهان در آستانه هلاکت و بر لبه پرتگاه قرار داشت جهان آنروز شباهت زیادی با جهانی که ما در آن زندگی می‌کنیم داشت انسان آنروز پروردگار خود را بفراموشی سپرده بود و بدنبال آن خود را نیز فراموش کرده بود اعتقاد بخدا مبنای اعتقاد تاریخی داشت آنان با بهره

گیری از روش تاریخ معتقد بودند این جهان را خداوند در یکی از روزها آفریده است و **لئن سألتهم من خلق السموات و الارض لیقولن الله.**

ترجمه: اگر از آنان بپرسی که چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است خواهند گفت: الله.

اما این اعتقاد نقش مهمی‌را در زندگی عملی ایفا نمی‌کرد طوری زندگی می‌کردند که العیاذ الله گویا اینکه خدایی وجود ندارد یا اینکه موجود است اما عزلت و گوشه گیری را برگزیده است. و به نفع دیگران از حکومت و سیادت خود دست کشیده و منصرف شده است.

دام عبادت غیر خدا و معبودان باطل در گوشه و کنار زمین گسترده شده بود در یک منطقه بت و بت‌پرستی رائج بود و در جایی دیگر عناصر ـ رنگ و نژاد و ملیت پرستش می‌شد و در محلی دیگر هواها و شهوتها و خواهشات معبود قرار گرفته بودند و در دیاری دیگر قدرت و سلطه عبادت می‌شد و در نقطه‌ی دیگر پادشاهان و سلاطین پرستش می‌شدند و در حوزه دیگر علما و دراویش نفوذ خدایی داشتند انسان آنروز هدف زندگی خود و ابتدا و انتهای آن را گم کردهَ بود و به هدف اصلی زندگی نمی‌اندیشید و به تدریج در منجلاب اعمال خیانت کارانه و خودکشی تدریجی که نفعی عایدش نمی‌شد فرو می‌رفت خویشتن فراموشی سایه شوم خود را بر جهان گسترده بود دولتمردان جز ظلم و ستم و شکنجه و زور و قدرت طلبی و استبداد و ثروت‌اندوزی و

مصـرف آن در راه لذتهـا و خوشـیهای زودگـذر و سوار شدن بر مردم و مکیدن خون آنان چیز دیگر را نمی‌شناختند و برایشان مهم هم نبود.

اشراف زادگان ثروتمند نیز غرق خوشگذرانی و اسراف و تبذیر بودند خواسته‌های زندگی تا آن حد متنوع شده بود که مالیاتهای کمر شکن نیز کفاف زندگی آنان را نمی‌کرد.

انسـان آن روز در زیـر بار زندگی کمرش خم شده بود بدنبال بدست آوردن اعتـبار و احـترام در مـیان هـم نوعانش در عذاب نفس و وجدان خـود قـرار داشـت. تقلید کورکورانه طبقه متوسط از طبقه بالای آنروز و رقابـت با آنان همه راههای اندیشه را بر آنان مسدود ساخته بود، اما طبقه فقـیر و زحمـتکش و مظلـوم بـا انواع و اقسام مالیاتهای کمرشکن روبرو بودنـد و از انـواع عبودیـت و بردگـی رنـج مـی‌بـردند. آنان شبانه‌روزی زحمـت مـی‌کشـیدند تـا وسـایل و اسباب خوشی و خوشگذرانی امرا و حکام را فراهم سازند و همانند زبان بسته‌ها و حیوانات خواسته‌های آنان را فـراهم مـی‌آورنـد. اگر فرصت اندکی بدست می‌آوردند و این سعادت نصـیب آنـان مـی‌شـد خـود را با وسایل و اسباب حرام و انواع و اقسام مسـکرات بخاطـر رهائی از سنگینی کارها تسلی می‌نمودند و شاید اتفاق مـی‌افتاد کـه در یک کشـور پهناور و گسترش یافته حتی یک نفر نیز پیدا نمـی‌شـد کـه دیـن، آخرت و عقیده برایش مهم باشد و یاد مرگ لرزه بر اندامـش انـدازد و بر او فشار آورد ملت ستمدیده، بی‌چاره و بی‌گناه بود کـه مـیان دو سـنگ آسیاب له و لورده شده بود، از طرفی حرص و طمع

روزافـزون و سرکشی پادشاهان برای برتری و قدرت و به بردگی گرفتن انسانها و از طرفی دیگر گسترش دادن نفوذ و سلطه و قلمرو حکومت.

از اینرو امپراطور فارس بدون هیچ مجوز و دلیلی به دولت شام مسیحی ـ سوریه امروزی ـ حمله برد و زمین خدا را با خون ۹۰ هزار انسان بی‌گناه رنگین نمود. امپراطور روم نیز در یک عملیات انتقام‌جویانه وارد جنگ سختی با امپراطور فارس شد. این جنگها بدون مجوز و هدف مهمی، چندین سال ادامه یافت دو امپراطور موجود آن زمان دائماً در حال برخورد و درگیری با هم بودند و همانند حیوانات درنده وحشی خون یکدیگر را می‌ریختند به هر حال تاریکی وحشتناک و فساد بنیانکن و همه گیر و انحطاط همه جانبه و مرگباری جهان آن روز را زیر سایه شوم خود قرار داده بود.

در چنین برهه‌ای از زمان بود که خداوند در میان امتی بی سواد و بدور از دانش و منزوی از جهان متمدن و قرار گرفته بر لبه پرتگاه آنروزی پیامبر امی‌و درس نخوانده‌ای را مبعوث ساخت تا جهان را از عذابی که سالیان متمادی و بمدت چند قرن از آن رَنج می‌برد نجات بخشد و ترس از عذاب آخرت را در نهادش بکارد و از تاریکیها بسوی نورش رهنمون شود و بندها و زنجیرهای پیچیده در پایش را بگسلد.

يأمرهم بالمعروف و ينهاهم عن المنكر و يحل لهم الطيبات و يحرم

علیهم الخبائث و یضع عنهم اصرهم و الاغلال التی کانت علیهم.[۱]

ترجمه: آنان را امر به معروف و نهی از منکر می‌کند پاکیزگیها را برای آنان حلال و خبائث را حرام می‌گرداند و بند و زنجیرها را از آنان می‌گسلد.

همین پیامبر امی و درس نخوانده به هرقل امپراطوری روم از مدینه منوره نامه‌ای نوشت که در آن چنین آمده بود: **یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمه سواء بیننا و بینکم الاّ نعبد الا الله و لا نشرك به شیئا و لا یتخذ بعضا أربابا من دون الله.**[۲]

ترجمه: ای اهل کتاب بیایید سوی کلمه‌ای که ما و شما مشترکیم و آن اینکه فقط خدا را بپرستیم و با او شریک نسازیم و بعضی بعض دیگر را ربی بدون خدا قرار ندهد.

هرقل خودش شخصاً به حقانیت دعوت پیامبر اعتراف نمود اما بعلت ضعف نفسانی و سستی عزم، همت و اراده و کوتاه اندیشی نتوانست از قدرت و حکومتی که از آن برخوردار بود صرف نظر نماید و پایین بیاید.

از این رهگذر سعادت خلاصی از عذاب زندگی رومی‌و مصائب و آشوب حاکم بر آن را نیافت و بدست نیاورد مگر زمانی که مسلمانان او را از سرزمین شام بیرون راندند و پرچم اسلام و پرچم رحمت، عدالت،

۱- اعراف، ۱۵۷ .

۲- آل عمران، ۶۴ .

مساوات و برابری و آزادی زیر چتر توحید را بر بلندای این گستره سرسبز و زیبا به اهتزاز درآوردند.

تحول درونی ملت عرب

امت درس نخوانده، امی‌و سرگردان عرب با ایمان به رسالت پیامبر امی‌همه رشته‌ها و زنجیرهای عبودیت و پرستش غیر خدا را گسست و از پرستش نفس و قدرت خود را نجات داد و از گیردار غل و زنجیر سیادت و رهبری، عرفها و رسم و رسوم جاهلی و قید بند و خفقان اجتماع و محیط ظالم و فاسد و مصیبتها و بلایای کمر شکنی که خودش و یا دیگران بوجود آورده بودند و از آن رنج می‌برد وزیر بارش له شده بود خود را رهانید و خلاصی بخشید.

و هیبت و عظمت پوشالین و دروغین خدایان مصنوعی ساخته بشر را با معرفت و شناخت معبود بر حقش برملا نمود و نابود ساخت و امت عربی مسکین، فقیر و منزوی و محدود به خود با قیافه‌ها و لباس‌های درهم و برهم و کهنه که تا آن زمان از مرکز خود پا فراتر ننهاده بود و از قدرت و شأن و شوکت بهره نبرده و با آن آشنا نبود را در موقعیتی قرار داد که با پادشاهان عجم و حاکمان آنجا طرف گفتگو و خصومت قرار گیرد و ارزشی به مظاهر فخر و غرور و زیبائی دیار عجم قائل نباشد و پشت پا به همه ارزشهای آنان بزند گویا اینکه همه اینها اشکال و عروسکهایی هستند که با لباس آرایش شده و بالایه‌های دارای رنگهای

جـذاب دلفریب و متنوع آذین شده‌اند و جایگاهی نزدیک به حقیقت پیدا نموده اند.

بـه مظاهـر پوشالین و اشکال توخالی هیچ اهمیتی نمی‌داد و ذره‌ای از ارزشـها و اخـلاق عالـیه خود فرو گذار نبود و خود را مسئول و مؤظف مـی‌دانست بندگان خدا را از عبادت بندگان برهاند و به عبادت خدا آشنا سـازد و بنـیان و ریشه پرستش بشر برای بشر را خشکانیده و نابود سازد بـاید دانسـت بدنبال انقلاب و حرکتی که ایمان به خدای یکتا و قهار در عـربها بوجود آورد انقلاب و دگرگونی در زندگی آنان نیز نمودار گشت رذایل و زشتیها جای خود را به فضایل و ارزشها دادند و در انسان درنده و حـیوان صـفت، صـفات بـالای ملائکـه و فرشـتگان پدیـدار گشـت و رهـزنان، محـافظ و نگهبان آبرو و مال و جان برادران خود قرار گرفته و امیـن شـناخته شـدند و کسـانی کـه بـه خاطر چیزهای بیهوده و ناچیز و بخاطـر سیرآب نمودن حیوانات جلوتر یا دنبالتر، جویبارهایی از خون به راه مـی‌انداختـند در وضـعی قـرار گرفتند که با وجود نیاز، دیگران را بر خـود ترجـیح مـی‌دادنـد و با وجود تشنگی مفرط، بخاطر سیراب نمودن برادرشان، مرگ را انتخاب می‌کردند و برتر می‌دانستند.

و آن دسته از انسانهائی که دختران خود را زنده به گور می‌سپردند در شـرایطی قرار گرفتند که با وجود تنگدستی و نداری، کفالت و سرپرستی دختران دیگران را بعهده می‌گرفتند.

و آنانـی کـه مـال دیگـران را مـال خود می‌دانستند به گونه‌ای متقلب

شدند که دیگران را شریک اموال خود دانسته و برای آنان حقی قائل بودند و عده‌ای که به آبروی دیگران تجاوز نموده و در روز روشن و آشکارا به تاراج و غارت اموال مردم دست می‌یازیدند انقلابی در آنان ایجاد شد که تاج طلایی امپراطوری ایران، که میلیون‌ها تومان ارزش داشت را در شب تاریک پیچیده در لابلای لباسها به امیرشان تسلیم نموده و تحویل می‌دهند آری، قبل از بعثت، توجه به دنیا و آرایش و نعمتهای دنیوی به حدی بود که خدا و آخرت را از یاد برده بودند از این رهگذر زمین با همه فراخیش برآنان تنگ آمده بود.

و دنیا بازاری برای معاملات و تجارت قرار گرفته بود ولی روح تنافس و رقابت سالم زمانی در انسان زنده شد که متوجه دین گشت و به ارزشهای والای انسانی روی آورد و به تهذیب اخلاق خود پرداخت و سلوک و راه و روش و عادات خود را پیراسته ساخته و پالایش نمود از آن پس روح رقابت در میان طبقات مختلف مردم و افراد آنان اثر بسیار قوی بجا گذاشت. اما هدف از همه اینها نیک اندیشی و اصلاح و حصول اجر و ثواب و جلب رضای الهی و مغفرت باریِ تعالی بود.

ابوهریره روایت می‌کند که فقراء مهاجرین نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدند و گفتند:

ثروتمندان (از نظر معنوی) به درجات بالا دست یافته و نعمتهای جاویدان بدست آورده‌اند همانند ما نماز می‌خوانند روزه می‌گیرند و علاوه بر آن چون ثروت زیادی دارند به حج می‌روند و عمره را انجام

می‌دهند و در راه خدا جهاد می‌کنند و صدقه می‌دهند.

پیامبر فرمودند: آیا به شما چیزی نیاموزم که به سبقت گرفتگان از خود برسید و از آیندگان جلوتر روید و کسی از شما فضیلت بیشتری نداشته باشد مگر کسی که عمل شما را انجام دهد؟

مهاجرین گفتند: بله یا رسول خدا آن حضرت فرمودند: بدنبال هر نماز ۳۳ مرتبه سبحان الله، و الحمد الله و الله اکبر بگوئید.[۱]

و مسلم در روایت خود اضافه می‌کند: بعد از آن فقراء مهاجرین نزد پیامبر مراجعت نمودند و گفتند: برادران ثروتمند ما این خبر را شنیدند و آنان نیز مثل ما عمل کردند رسول الله ﷺ فرمودند: این فضل و کرم الهی است به هر کسی که بخواهد می‌دهد.

در پرتو روح قناعت و عفاف بود که سراسر دنیا گلشن و باغ و سرشار از نعمتها و فراوانی‌ها گشت و تبلور واقعی مفهوم و **لا خوف علیهم و لا هم یحزنون** (و نه می‌ترسند و نه غمگین می‌شوند ـ قرار گرفت در این دنیا وحدت و یکپارچگی و همدلی و خلوص در قلبها به حدی رسید که مصداق واقعی و «**نزعنا ما فی صدور هم من غلّ**».

که در وصف بهشتیان آمده است را به خود اختصاص دادند احساس مسئولیت جای خود را به مطالبه حقوق داده بود و ایثار و فداکاری، حرص و طمع را تحت الشعاع قرار داده و جایگزینش شده بود تا آن حد

۱- متفق علیه.

که مردم با چشم سر دیدند چگونه «**یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصه**» با وجود نیاز دیگران را برخود ترجیح می‌دادند. و آسمان شگفت زده شده بود که چگونه میزبان محترم فرزندان گرسنه خویش را بخواب در آورد و با خاموش کردن چراغ به مهمانش وانمود کرد که همراه او به خوردن غذا مشغول است به این صورت مهمان سیر خورد و میزبان همراه با خانواده و فرزندانش شب را گرسنه صبح کردند.

در واقع این تحول و اصلاح و انقلاب شگفت انگیز به مفهوم واقعی خود زائیده ایمان بخدای یکتا و توکل و اعتماد بخدا و به تربیت پیامبر معصوم بود که رشته‌های زندگی آنان را مقاوم و پولادین ساخت و هر چیزی جایگاه مخصوص خود را بدست آورد و همه کارها به حد تکامل رسیدند اما دنیای مسیحت این پیام و رسالت آسمانی را نپذیرفت و رغبتی به آن نشان نداد بعد از اندک زمانی شرق این دیار به اسلام گرویدند و رسالت پیامبر ﷺ را از جان و دل پذیرفتند اما قسمت غربی و شمالی این دیار ـ اروپا ـ از حضور دعوتگران و مجاهدین اسلام محروم ماند و بمدت ۹ قرن پیاپی در تاریکی و جهالت عمیق و فراگیری بسر برد قرنهایی که خود اروپا از آن به عنوان قرون تاریک ـ وسطی ـ یاد می‌کند و بزودی روشن خواهد شد که این عهد و زمان بسیار طولانی که اروپا در وحشیگری و نادانی مطلق و ستیز با عقل و منطق و انحراف از فطرت سلیم و پیروی از اوهام و خرافات زیر نظر و تحت اشراف

دراویش سخت دل و درنده خوی و تحت مراقبت خشن و سرکش کلیسا، بسر می‌برده است چه حسرت و افسوسی را از خود در قلب اروپا و چه بغضی را در گلویش تا قیامت قرار خواهد داد و لکه ننگی خواهد بود که برای همیشه او را شرمگین و سرافکنده خواهد نمود.

اینها هم نتیجه پرسش بشر برای بشر بود **اتخذوا احبارهم و رهبانهم ارباباً من دون الله.**[1]

ترجمه: علماء و راهبان خود را علاوه بر خدا بعنوان رب برگزیدند.

باید دانست در قرن شانزدهم میلادی بود که اروپا از خواب غفلت بیدار گشت و تنها راه علاج را در این تشخیص داد که از عبودیت و بندگی کلیسا خود را برهاند اما هنوز مرحله «لا اله» را کاملاً نپیموده بود و گمان می‌کرد، نفی کلیسا، مترادف است با «لا اله»

در نتیجه به نفی کلیسا پرداخت و او را از صحنه زندگی خارج نمود و خدایان و معبودان جدیدی را برخود چیره ساخت و به «الا الله» نرسید و در طول سه قرن از تاریخ خود به تراشیدن خدایان جدیدی برا ی خودش مشغول بود و مصداق **أتعبدون ما تنحتون.**[2]

ترجمه: آیا می‌پرستید آنچه را که خود می‌تراشید.

اروپا همچنان به معبودان قدیمی‌خود پشت پا می‌زد و به تراشیدن

۱- توبه، ۳۱ .

۲- صافات، ۹۵ .

خدایان جدیدی به نامهای زیبا و عناوین جدید و دلفریب از قبیل دموکراسی، دیکتاتوری، سرمایه‌داری، کمونیستی، وطن‌پرستی و ملیت‌گرایی دست یازید.

باید دانست همه اندیشه‌ها و افکارش به بن بست رسید و رشته هایش پنبه شد و از آوردن یک روش درست و صحیح عاجز گشت، خواست رشته‌های زندگیش را تحکیم بخشید اما از هم گسست، خواست پایه‌های زندگی را مستحکم کند ولی شکست و خمیده شد اراده نمود اساس زندگی را قوی و نیرومند سازد اما بر سرش فرو ریخت، قصدش این بود که کارها را اصلاح و بروفق مراد بچرخاند اما بالعکس، پیچیده تر شد هر چند می‌کوشید خود را از تنگنای زندگی برهاند بیشتر گرفتار می‌گردید باید دانست جز پناه و توجه بخدا راه دیگری برای خلاصی و رهائیش وجود نخواهد داشت هر چند اروپا برنامه‌های گسترده‌ای برای زندگیش طرح ریزی کند و یا به تعدیل و اصلاح آن بپردازد و به هر صورتی که مسئولیت را بر دوش فرد یا افرادی قرار دهد و یا مسئولیت افراد را به یک فرد منتخب و نمونه محول سازد تا زمانی که به اصلاح قلب نپردازد و در مقابل قدرت کامل خداوند دانا و حکیم تواضع و فروتنی نکند و تا وقتی که وحشت و ترس از گرفت خدا و محاسبه آخرت در دلش جایگزین نشود و تا آنزمان که نیک اندیشی و اصلاح طلبی و امانتداری بر او حاکم نگردد هیچ تفاوتی بحالش نخواهد نمود تفاوتی میان اینکه مسئول امانتدار، فرد

باشد یا گروه و یا تمامی‌ملت وجود ندارد زیرا اسمها و عنوانهای انتخاب شده نمی‌توانند حقایق و مفاهیم را متغیر و دگرگون سازند.

پیام مهم سیرت نبوی ﷺ

پیام سیرت نبوی به جهان قرن بیستم ـ که اروپا، بدون هیچ حقی و نازیبا، آن را رهبری می‌کند ـ این است که فراریان از دین و توجه به غیرخدا به سوی خدا برگردند و بجز او معبود دیگری نشناسند خود را در آغوش رحمت الهی قرار دهند و همانند کودک خردسال که خود را به دامان مادر می‌اندازد و همچون بنده‌ای فرمانبردار و حلقه بگوش که با خضوع و ترس در خدمت گزاری به سید و آقای خود همیشه آمادگی دارد خود را به دامان عبودیت و بندگی خدا انداخته و مطیع پروردگارشان گردند **ففروا الی الله انی لکم منه نذیر مبین و لا تجعلوامع الله الها آخر انی لکم منه نذیر مبین.**[1]

ترجمه: بسوی خدا بازگردید همانا من برای شما ترساننده آشکار هستم و همراه با خدا، خدای دیگر قرار ندهید همانا من برای شما ترساننده آشکار هستم.

آری این پیامی‌است که سیرت نبوی هر ساله با آن گوش تمامی‌جهان بشریت را می‌نوازد بادها حاملان این پیام به گوشه و کنار جهان هستند و دریاها بر امواج خود سوارش کرده و به ملتها و اقوام می‌رسانند اگر

۱- ذاریات، ۵۰.

اندکی از این هرج و مرج و آشفتگی که صفای زندگی را مکرر نموده و مانع از شنیدن فریادها و آوازها است کاسته شود قطعاً ما شنونده همان پیام و ندایی هستیم که در بامداد اسلام گوش اهل کتاب را می‌نواخت **قد جاء کم من الله نور و کتاب مبین یهدی به الله من اتبع رضوانه سبل السلام و یخرجهم من الظلمات الی النور باذنه و یهدیهم الی صراط مستقیم.**

در حقیقت انبیاء ناخدایان کشتی بشریتند و آنان هستند که در طول تاریخ این کشتی را به ساحل نجات سوق داده‌اند هر چند اگر کسی منکر این کشتی گردد و خود را از آن بی نیاز بداند و در عوض آن به کوه پناه ببرد قطعاً باید بداند به مسیری گام برداشته که فرزند ناخلف، سرکش و نافرمان نوح برداشت آنگاه که گفت: **ساوی الی جبل یعصمنی من الماء.**[1]

ترجمه: بزودی به کوه پناه می‌آورم تا مانع رسیدن آب به من گردد.

نوح در جواب فرمود: **لا عاصم الیوم من امر الله.**[2]

ترجمه: امروز نمی‌تواند کسی مانع امر الهی گردد.

باید دانست قانون الهی بعد از بعثت پیامبر بزرگ اسلام محمد مصطفی ﷺ بر این قرار گرفته است که سعادت و رستگاری امتها و افراد شرق و غرب اولین و آخرین انسانها منوط به ایمان برسالت پیامبر ﷺ و

۱- مائده، ۱۵ و ۱۶ .

۲- هود، ۴۳ .

پیروی از سیرت پاک و سنت نورانی آن حضرت بوده و در گرو اینها حاصل شدنی است کسی که به شرق و یا غرب گرایش پیدا کند و به کوهی بجز اسلام پناه ببرد جز هلاکت دست آوردی نخواهد داشت و بجز بدبختی حاصلش نخواهد بود مصیبتها و بلاها باستقبالش خواهند شتافت و در واقع بخودش ظلم نموده است.



انتشارات صدیقی

شابک : ۹۶۴-۰۶-۶۴۴۸-۰

آدرس : زاهدان ، خیابان خیام ، انتشارات صدیقی
تلفن : (۰۵۴۱)۲۴۴۵۸۴۰